

آفتاب

سال بیست و هشتم - شماره های ۱۱ و ۱۲



«اجبا قطعياً نباید هیچ عربی داخل شوند و در امور سیاسته داخله نمایند»  
«حضرت عبدالبهاء»

# آهنگ بدیع

سال

۲۸

شماره‌های

۱۱-۱۲

شهر السلطان - شهر الملك - شهر العلاء

بهمن و اسفند

۱۳۵۲

---

مخصوص جامعه بهائی است

# فهرست

صفحه

- |    |  |
|----|--|
| ۲  | الموح مبارك حضرت بهاء الله                               |
| ۴  | ۲- يادداشتی برای این شماره                               |
|    | ۳- شرح احوال متصاعد الى الله جناب آقا ميرزا جعفر هاری اف |
| ۶  | رحمانی شیرازی      هاری رحمانی شیرازی                    |
| ۲۲ | ۴- دیانت جهانی      ترجمه فریدون سلیمانی                 |
| ۲۷ | ۵- طلعت معشوق (شعر)      عندلیب                          |
| ۲۸ | ۶- هلال محرم (شعر)      احمد نیکونژاد (فاضل)             |
| ۳۰ | ۷- از بیانات حضرت عبدالبهاء                              |
| ۳۱ | ۸- حاجی ابوالحسن امین . . . . . عزیزالله سلیمانی         |
| ۴۰ | ۹- اخبار مصور  |
| ۴۴ | ۱۰- فهرست عمومی سال ۲۸                                   |
| ۴۷ | ۱۱- نوجوانان   |

در میان گلزار احدیه و ابر طایران گستان صدتیه صبح  
بشارت آهراز اقی جان طالع شد و نار هدایت موسو زرد سده عزربانی  
لامع گشت و رضوان آهرا بیدایع ریاضین سنو تر زین گویره و شجر جیات  
قدمی در اعلا کجمن ز روئیده و نخر قامت جانان در ریض جان خیر سرو  
بوستان قامت کشیده و ببلان کجمن حقیقتی ز تابش حال مهر و شوش خرمی  
فل در خروشنده و عاشقان ز رحمت از پر تو طلعتش و نجات غم لیب گلزار  
منصف دمد پوشند و صلا سر و شس حق را در آن فضا رخ جانفزار سینی  
احدی بگوشش همش نویزند سپر از طالبان جبار خدای کمال و اسکا کف از طریق  
سلطان به شمال کمر بهمت بر بندید که زردان ز فخر کلیه در حمت منبسطه قشمر برید

وزرا نیز در بایر بی پایان فضل عمیم سلطان احدیه نصیب بردارید و بهره ای  
زرا نیز خوان نعمت جاوید بردارید که جمیع آفاق را احاطه نموده و بر کفر است  
و جو مقتضای عدالت حضرت معبود افاضه گوید همه باید که انشاء الله  
بغایت حق در این گمشدن قدم هر چون اطمینان عرش بر برید و بر این شایسته  
اعظم وارد گوید و زرا نیز عین صاف و کوش با قرینوشید کثر ذلک  
فضل الذکر کان فرایم الله مشهوراً و عز سماً القدر منزولاً .

# یادداشت‌های برای این شماره

با این جلد، که پیش از پایان سال، آماده و پرداخته گردید سال جاری را به پایان می‌بریم و برای شما در آستانه عید صیام، نوروز و سال تازه شادی و برکت آرزو می‌کنیم.

در این سال از طرف محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران نقشه یکساله داخلی برای اكمال و اتمام بقایای نقشه نه ساله بیت العدل اعظم الهی طرح و تنظیم شد که سهم کوچک ما از این نقشه با جبران تاخیر ایفاء و عملی گردید.

ظرف سال مورد گفتگو، شش جلد دو شماره ای، که تدریجاً سنت شده، انتشار دادیم که اولین آن به یاد یکصدمین سال نزول کتاب مستطاب اقدس، نه در شان آن سفر کریم و قسطا سرعظیم بل در حد عجز و ناتوانی این شرمندگان، هدیه شد و در مجلدات بعدی سعی کردیم هر بار به تناسب حال و موقع آثاری — حتی المقدور کمیاب — از ضلعات قدسیه، امهاتی از دستخط های بیت العدل اعظم هادی طریق اهل بهاء، نوشته های محققانه ای در توضیح آیات الهیه و قضایای تاریخیه، شرح حالهائی از مشاهیر خادمین و سابقین امر و مطالب و مآثر دیگر تقدیم گرد.

مصممیم در سال آینده کماکان در پایان هر دو ماه شمسی يك جلد انتشار

دهیم با این فری که اولاً بر کیفیت و حجم نشریه ، تا جائیکه ممکن است ، بیفزائیم  
و ثانیاً بجای شماره های دو گانه بد کریک شماره ردیف ( مسلسل ) با  
فید ماههای مربوط اکفنا نمائیم ، کمتر کردن فاصله  
انتشار ، از دو ماه ، با توجه به امکانات فعلی غیر محتمل بنظر میرسد و بهر حال  
اگر چنین بختی فراهم آید یقین بدانید کوتاهی نخواهیم کرد .

از شما که با کمال مناعت و شکیبائی ناهمواریهای ما را تحمل کرده اید ، حال  
که براهی هموارتر افتاده ایم ، استدعا می کنیم و حتی می خواهیم :

①- در اشتراك آهنگ بدیع برای خود و تشویق دیگر یاران بر این امر دریغ  
نفرمائید و فراموش نکنید که تقویت نشریات امری مورد توجه و توصیه  
حضرت ولی عزیز امرالله بوده است .

②- مطالب آهنگ بدیع را که با همکاری نخبه ، فضلا و نویسندگان بهائی تهیه  
میشود و در زمینه های تحقیق و تزئید معلومات و اطلاعات و ایجاد حیات  
بهائی و تلطف عواطف و احساسات روحانی بسیار سود مند و شریک  
است مطالعه فرمائید و افراد خانواده بخصوص جوانان خود را با این رویه  
عادت دهید .

③- آهنگ بدیع را بمانند گنجینه ، حفظ آثار تاریخی امری نگریسته و آنچه از  
نصوص و آیات و الواح و توفیعات و مکاتیب و تصاویر و خطوط تاریخی و غیره ،  
اصل یا عکس ، در اختیار دارید سواد عکس آنرا از طریق شرکت نونمیلان  
باین نشریه ارسال دارید تا با تکثیر در چندین هزار نسخه خطر کم یسا  
نابود شدن آن اثر ، که چه بسا نسخه منحصر بفرد باشد ، برای همیشه  
زائل گردد .

④- با ما مکاتبه کنید ، بنویسید ، بخواهید ، تذکر دهید و همکاری فرمائید زیرا  
بدون هدایت و همکاری شما نواقص رفع و کمالات حاصل نخواهید گردید .

به یاری شما چشم دوخته ایم و نامه هایتان را منتظریم .

با تقدیم تحیات بهائیس

لجنه ملی آهنگ بدیع

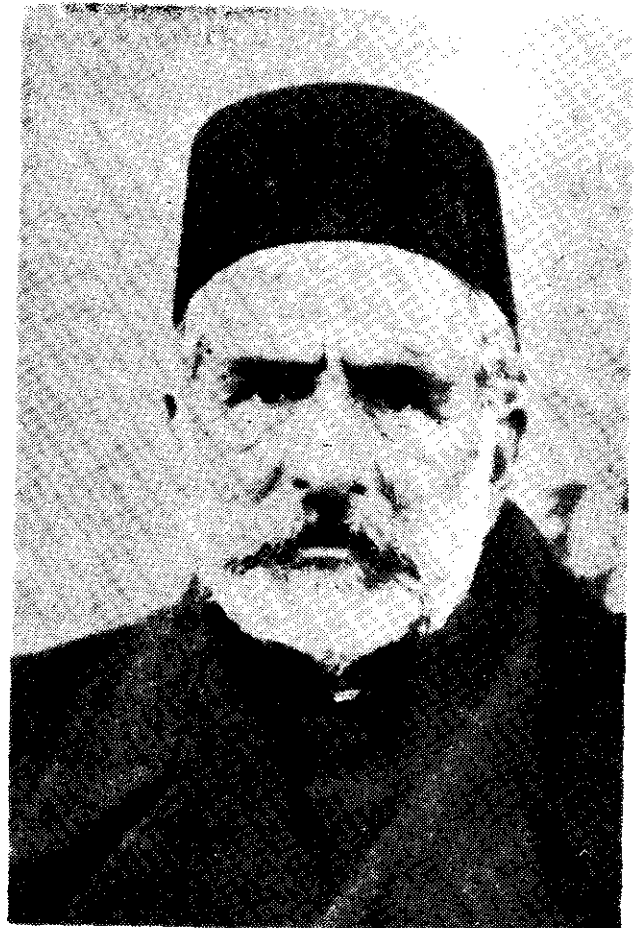
# شرح احوال

## متـ صاعد الی اللہ جناب آقا میرزا جعفر هادی اف رحمائی شیرازی

هادی رحمائی شیرازی

نوشتن شرح حال پدر توسط فرزند خیال  
میکم امریست مشکل و شاید کمتر کسی قادر بر  
تحریر وقایع و اتفاقاتی باشد که حتی قبل از  
تولد او بوده و باید از مسموعات و محفوظات  
و خاطرات خویش استفاده کرده و وضع تصدیق  
پدر خود را که در صف عشاق و دلباختگان امر  
الهی است مجسم کند .

اوراق تاریخ را حدود هشتاد سال به عقب  
ورق می زنیم تا به زمانی برسیم که یاران راستا  
و متمسکین به عروة الوثقی ایمان در ایـرـان  
تفرقند ست اعدا و مخالفین سرسخت هستند  
حوادثی جانگداز در کشور مقدس مهد امرالله  
اتفاق می افتد ، چه بسا عشاق امرالهی را به  
میادین شهادت میبرند ، خانه هاراتساراج  
میکند ، اموال نفوس را غارت مینمایند ، ولی  
همه این از بیت و آزارها و شکنجه ها ، یاران را  
جسورتر و در سبیل خدمت قویتر و عاشقتر  
میکند عده ای هم راه هجرت را پیش گرفته  
و به سوی افطار شمالیه در سیرو سفرند مذهب  
مدینه عشق که به اراده مقدسه الهیه قرار





است اولین مشرق الانکار در آن خطه برپا  
 شود بیشتر از سایر محل ها مورد توجه یاران  
 عزیز میباشد چه که میدان کار و کسب در آنجا  
 وسیع و آزادی کامل موجود است ، لهذا  
 عده ای با شوق و ولهیی فوق العاده به این  
 مدینه روی آورده و همه روزه عائله هائی از  
 اصفهان - شیراز - کرمان و خراسان وارد  
 میشوند و با چنان الفت و صمیمیت و محبتی دور  
 همدیگر مجتمع میگرددند که گوئی حکم يك عائله  
 را دارند و دست اتحاد و اتفاق بهمیدگراده  
 به نشر نغذات الله و تبلیغ امرالله مشغولند  
 و سکوت و صمت ایران را با ابلاغ امر الهی جبراً  
 مینمایند و البته برکات الهی هم شامل است و  
 وضع مادی آنان نیز بظاهر ظاهر در نهایت  
 سرعت رو بترقی است در این بین از مسلمین هم  
 عده ای بمنظور جهانگردی و استفاده مادی قصد  
 سفر به روسیه میکنند .

شخصی بنام میرزا هادی از اهالی جهرم  
 که از محترمین آن خطه است با مقداری تنباکو  
 که مال التجاره او را تشکیل میدهد به معیت  
 فرزند خویش میرزا جعفر که در عنفوان شباب  
 و تقریباً ۲۵ ساله است عازم عشق آباد میشود  
 و در همان سال اول ورود بر اثر عارضه کسالت  
 دعوت حق را لبیک میگوید و بر حسب وصیتش  
 پسر جنازه او را برای دفن در جوار حضرت  
 رضا بمشهد حمل کرده و به عشق آباد معاودت  
 و به تجارت خود مشغول میشود و چون جوانی  
 متمسک و ضمناً ورزشکار و مقتدر بوده و همسواره  
 هم در نهایت مسرت و باروی خندان در کمال  
 شجاعت و شهامت در صد دستگیری از ضعفا  
 و بیچارگان و کمک به سالخوردگان و مخصوصاً  
 مساعدت به نفوسیکه در چنگال بی رحمی

ظالمین قرار میگرفتند ، بوده ، یاران عشق  
 آباد نسبت به مشارالیه نظر محبتی داشته اند  
 و هر زمان که مورد بی مهری غیر بهائیان قرار  
 میگرفته اند ، آقامیرزا جعفر را که خود مسلمان  
 متعصب بود ولی بر حسب غیرت نمیتوانست  
 ظلم و جور و جفا به مظلومان را مشاهده نماید  
 بحمایت می طلبیدند و چون همه میدانستند  
 که او مسلمان و مقتدر و قوی است لهذا اجرات  
 جسارت به احبای را نداشتند چه میدانستند  
 او طرفدار مظلوم است و ابداً توجهی به دین  
 و مذهب طرف ندارد .

در بین یاران عشق آباد نفر محترم  
 و معزز بنام جناب محمدرضا ارباب که خود  
 از محترمین و تجار داراز اول بود نسبت به  
 این جوان محبتی فوق العاده ابراز مینمود  
 و اغلب در مهمانیها عیقه در منزل خود برپا  
 میکرد از این جوان هم دعوت مینمود او هم  
 دوستی با جناب ارباب را مفتتم شمرده و خود  
 را در صف علاقمندان ایشان قرار داده بود  
 ماههای گذشت و این محبت فیما بین روز بروز  
 شدت مییافت تا روزی که حضرت حاجی  
 وکیل الدوله افغان به آرزوی زیارت جمال قدم  
 جل اسمه الاعظم از طریق عشق آباد عازم  
 ارض اقدس بودند . در این شهر از طرف  
 آقامحمد رضا ارباب جلسه زیافت باشکوهی  
 برپا شد که یاران راستان بزیارت حضرت  
 افغان نائل شوند و در بین مهمانها از آقا  
 میرزا جعفر هم دعوت شده بود . مهمانان  
 قسریك يك وارد جلسه شده و هر يك در مجلس  
 نشستند ، در این وقت حضرت حاجی وکیل  
 الدوله افغان سدره مبارکه تقدیس وارد جلسه  
 شده و همه بکمال خضوع و خشوع نسبت

بایشان تواضع کرده و مراسم ادب بجای آورند  
 و در این وقت جناب میزبان محترم شروع بسلامه  
 معرفی یک یک مهمانان عزیز میکند و هر یک را به  
 اسم و شهرت معرفی مینماید تا نوبت به مهمان  
 غیر بهائی میرسد ، صرفاً به ذکر نام و شهرت  
 ایشان اکتفا میکند . حضرت افغان صحبت  
 میزبان را قطع نموده میفرمایند این شخص که  
 بنام آقا میرزا جعفر هادی اف شیرازی معرفی  
 کردید بهائی هستند ؟ میزبان محترم برای  
 رعایت ادب و هم اینکه میباید مهمانان ناراحت  
 شوند میفرمایند ایشان مرد بسیار خوبی هستند  
 و نسبت به اعیان هم کمال محبت را مجری  
 میدارند . حضرت افغان مجدداً میفرمایند  
 با خوبی و بدی او کاری ندارم میپرسم این  
 شخص بهائی است یا نه بمجرد اینکه سؤال راجع  
 به مذهب مطرح میشود جوان شیرازی با حالت  
 برافروخته تیام کرده و از حضرت افغان سؤال  
 میکند یا مذهب من چکار دارید ؟ در این  
 وقت حضرت افغان با یک دهنه و شکوهی در  
 نهایت لطف و محبت میفرمایند ، منظور من از  
 این سؤال آن بود که بدانم شما بهائیس  
 هستید یا نه ؟ و حال که فهمیدم مسلمان  
 هستید از جناب میزبان درخواست میکنم که  
 فردا شب هم همین عده را به این منزل به شام  
 دعوت کنید و مقداری هم چوب پر خار انار  
 تهیه کنند من کاری دارم ، میزبان محترماً  
 در این حال بی نهایت ناراحت شده و بسمه  
 جناب افغان اظهار میکنند که این جوان  
 نهایت محبت را به یاران مجری میدارد و هر  
 وقت مشکلی برای هر یک از عزیزان پیش آمد کند  
 بکمال محبت به رفع آن مبادرت میجوید و از حق  
 مظلومان در نزد اغیار هم همیشه دفاع میکنید .  
 حضرت افغان کلام ایشان را قطع نموده میفرمایند

ترتیبی که برای مهمانی فردا شب داده ام شما  
 عملی کنید من با این جوان کار دارم ، ادای  
 این کلمات حالت جوان را متغیر و ناراحت  
 کرده از جای خود بلند شده خطاب به حضرت  
 افغان میگوید ، فردا شب بامن چکار دارید  
 همین الان بیان کنید ، البته جلسه از حالت  
 روحانیت خارج شده همه ناراحت و نگران  
 و مضطربند که میباید واقعه نا مناسبی روی  
 دهد ، ولی حضرت افغان با عظمت و شکوهی  
 فوق العاده با اتکاء به تائیدات الهیه  
 جوان را مخاطب ساخته میفرمایند ، فردا  
 شب در همین منزل وقتی همه مهمانان جمع  
 شدند من تو را روی زمین میخوابانم و بسا  
 چوبهای انار که ملو از خار است به کف پایت  
 محکم میگویم اینقدر میزنم تا خون جاری شود  
 آن وقت تو را مخاطب قرار داده و میگویم ای  
 بی غیرت صاحب امر شیرازی و توهم شیرازی  
 چطور غیرت قبول میکند که او را قبول نکردی؟

در یک آن ، اراده مقدسه جمال قدم  
 جل اسمع الاعظام به تقلیب قلب این جوان تعلق  
 میگیرد و سر نوشتی جدید برای این مهمان  
 غیر بهائی تعیین میفرماید و او را در صفت  
 مستضعفین عباد خویش قرار داده و اجازه  
 میفرماید که کلمه مبارکه الله ابهی بر زبان راند .

پس از این بیانات ، جناب آقا میرزا جعفر  
 شیرازی ، جوان غیور مسلمان یکمرتبه به اقدام  
 حضرت افغان می افتد گوئی این کلمات آب  
 گوارائی بود که بر لبان تشنه جان رفته رسیده  
 این نفخه صور را که برگوش او دمیده شده بسو  
 بجان خریدار شد و بی تأمل و درنگ گفت  
 من بهائی شدم و اشکهای خود را که مانسند

مقدمه

بدرستی و بر حقیت ایمان آواز است بسبح بارک شریف و غیره

دیگر که هر کس که در این راه باشد چنانکه توبه بکوت غیب از او  
 است چنانکه دست تقدیم است در صحت الیه فرموده که در حق است  
 کرده که پشت آنگاه از این کمال و عجل برسد و با وج عت  
 بغیر از صحت کمال تا در گردید و با غیر صحت خواند معانی  
 آید الحمد لله که در میان خود سخن گویند که کار آن  
 در کمال است تا آنکه در هر چه است با آنکه در هر چه است  
 تا بند و در هر از این که در هر از این که در هر از این که  
 حاضر آمدید در محبت این معانی عزیز تا به تمام جوهر  
 معارف الیه در هر از این که در هر از این که در هر از این که  
 و عرفان در عالم است و در حدت محفوظ نموده در حدت  
 حاضر بر شما کشید این مقام عظیم مقام است  
 و حال صغیر و فقیر است البیات بر سر کشید که در هر  
 حقید و مورد کفایان محبوب مطلق و است این که در هر  
 آید در هر کس که هر روز در هر از این که در هر از این که  
 شوی در حدت جا و در هر از این که در هر از این که

بدرستی و بر حقیت ایمان  
 آواز است بسبح بارک شریف  
 و غیره

بدرستی و بر حقیت ایمان  
 آواز است بسبح بارک شریف  
 و غیره

مروارید غلطان از دید گانش جاری و ساری بود  
 پاك ميكرد و با صدای بلند ناله و زاری ميكرد ،  
 هم گریان بود که چرا در این مدت از این  
 نعمت محروم بود ، و هم شاد و خندان که  
 بغض و عنایت جمال قدم من دون نیاقت و  
 استحقاق به شرف عبودیتش نائل شده ناله ها  
 ميكرد ، گریه ها ميكرد ، يك پاك میهمانان را در  
 بغل گرفته میبوسید و میبوئید . حضرت آقا  
 محمد رضا ارباب که وسیله این سعادت شده  
 بود دعاها ميكرد . حضرت افغان را که دستش  
 را گرفته و به این آئین مقدس هدایت نموده بودند  
 میبوسید و رجاء مینمود که او را هم همراه خود به ارض اقدس  
 ببرند تا در محضر مبارکش ذیل مقدسش را گرفته  
 تضا و رجای عفو تا خیر در اقبال به این آئین  
 نازنین بکنند . فوراً شروع به تهیه مقدمات  
 عزیمت خود نمود و بعد از هشت روز که از این  
 شب تاریخی گذشت در معیت حضرت افغان  
 عازم کوی جانان شد . ولی وقتی وارد ارض اقدس  
 شدند که نه روز از صعود آن طلعت معبود  
 میگذشت . دیگر معلوم است که چه حالتی  
 به این زائرین دست داد ، چه که با يك دنیا  
 آمال و آرزو به عشق زیارت معبود خود آمدند  
 و از این فیض محروم ماندند . همه گریان و  
 نالان ، ولی ید قدرت الهی از جیب اقتدار  
 در آمد و سگان کشتی شریعت الله را بدست  
 حضرت سرالله الاعظم عبدالبهاء روح ماسواه  
 فداء داد و با آن عنایت و مرحمتی که بفرموده  
 مبارك نرم نرمك گوی و با مردم بساز چنان  
 زائرین را غوطه ور در دریای مکرمت و لطف  
 و شفقت خود فرمود که آنچه را میخواستند در  
 طلعت مظهر ظهور ببینند در نفس مبین این  
 آئین نازنین دیدند .

توجه به طلعت حضرت من طاف حوله الاسماء  
 غم فراق را به شادی زیارت روی و مویش تبدیل  
 نمود . ایامی چند در محضر انورش بمعبودیت  
 قائم و هرروز و هر ساعت و هر آن به مرحمتی  
 مخصوص مخصص شدند و این سفر فرخنده حد و  
 سه ماه فیض زیارت را نصیب آنان کرد . سپس  
 به روسیه مراجعت و به کار و کسب مشغول و  
 بخدمت احبباء نازنین شاد و مسرور بود . ولی  
 آتش عشق زیارت عبدالبهاء او را دقیقه ای آرام  
 نمیگذاشت ، تا پس از ده سال باز رجاء  
 تشرف نمود و این تمنا مورد قبول واقع و با عا  
 عشق و شور و وله بسوی ارض اقدس رهسپار شد  
 در این وقت بود که ابواب برکت مادی هم  
 بر وجهش مفتوح و در صف یکی از پنج نفر متولین  
 روسیه که به خزین موصوف بودند قرار گرفت ولی  
 البته سایر خزین ها بر او از حیث مادی تفوق  
 داشتند . بمجرد رسیدن به ارض اقدس و  
 جبین سائی بر آن تراب مقدس ناراحتی آن هیكل  
 مکرم را احساس کرد و متوجه شد که ورود مسافرت  
 در مهمانخانه های حیفا و عکا و تماس ناقضین  
 عهد و میثاق با آنان سبب ناراحتی قلب حضرت  
 من طاف حوله الاسماء رافراهم میکند . این بود  
 که بفکر افتاد و فکر خود را به این نحو بمسرف  
 محبوبش رسانید که مولای من ، چون زائرین  
 محلی که دور هم دیگر جمع باشندند ارند و هر يك  
 در مهمانخانه بسر میبرند ، ناقضین هم در کمین  
 هستند و سبب ناراحتی آنها رافراهم میکنند اگر  
 اراده مبارك قرار گیرد ، این عید بکمال عبودیت  
 و افتخار حاضر ماسافرخانه ای بسازم تا زائرین  
 همه مهمان حضرت عبدالبهاء باشند .

در لحظه ای که این آرزو را باخاکپای مبارك

در آرزوی خیر است  
 خونی که در این روزگار  
 نافرمانی خون که در این روزگار  
 تا آنکه کسی که مغربین از روزگار  
 مایه چون سرور است  
 در این صاف هر خطه و دیار  
 در خانه مشایخ و اولاد  
 مش چهار محراب کن دو چهار محراب  
 تا در قبر عبدالمهدی کل است  
 معنای است چاک کرده و سیر  
 ایند از خدا عالم در جمله عالم  
 است و کلمه بر صبح از روزگار

اوله  
 صاحب زاری  
 در محراب خیر علی بن ابی طالب

معمروض میداشت قلب الطاف مولای محبوب هم آماده استماع این تمنا بود و اذن صادر شد دیگر معلوم است چه حالت وجد و شعف و سروری به او دست داد . شروع کرد به های های گریستن که چه شد و چه افتخاری بود نصیب من شد ، منکه خورد را خوب می شناسم و لیاقت چنین افتخاری را ندارم ولی در همین حین در کوشش صدائی طنین انداز شد که داده حق را قابلیت شرط نیست . لهذا فوراً در صد تمبیه زمین برای تحقق آرزوی خود برآمد و تمامه زمینی بسیار نزدیک مقام مقدس اعلی در نظیر گرفت و با صاحب آن مذاکره کرد و پس از آماده شدن برای فروش ، مراتب را به محضر انور معروض داشت و حضرت مولی الوری عبدالبهاء روزی برای مشاهده زمین سرافرازش فرمودند ، بمجره موافقت و پسند زمین فوراً به دوائر حکومتی مراجعه و زمین را به نام حضرت عباس افسندی در دوائر حکومتی ثبت و خریداری نمود و سند رابه محضر مولای خود تقدیم داشت . حضرت مولی الوری خطاب به مشارالیه فرموده بودند : آقا میرزا جعفر چرا زمین را به اسم خودت خریدی عرض میکند قربان من معلوم نیست تا نیم ساعت دیگر زنده باشم ، ولی حضرت عبدالبهائیان پانصد هزار سال دیگر خواهند بود ، بحسب عنایت الهی بوج آمد و ایشان را این نهایت بمرکت و عنایت امیدوار میفرمایند . فوراً مقدمات ساختمان را فراهم نموده و نقشه بنا را تحت نظر هیکل مظهر تنظیم و قرار مربوطه به ساختمان را به مقاطعه کار داده و از جناب آقامیرزا محسن داماد مبارک خواهش میکند که نظارت بر ساختمان را عهده دار شوند و خود به روسیه مراجعت میکند . پس از چندی به بهانه مشاهده وضع ساختمان تمنای اذن تشریف مینما که با عنایت مخصوص رجایش منور قبول واقع

و برای مرتبه سوم عازم کوی محبوب میگردد .

پس از تشریف بحضور مبارک و عنبه بوسی معلوم میشود هنوز کار ساختمان به اتمام نرسیده ، لهذا با شتاب و عجله هر چه تمامتر بر تعداد کارگران افزوده و بفاصله یکماه به کار ساختمان خاتمه میدهد . روزی به حضور مبارک عرض میکند که فردا شب مسافرخانه حاضر است و اگر اراده مقدسه مولای محبوب تعلق گرفته باشد احباً شام را در مسافرخانه در محضر مبارک صرف نمایند . حضرت من اراده الله میفرمایند ، آقامیرزا جعفر هنوز بنا و عمله آنجا کار میکنند اطاق ها معلو از خاک است چطور میتوانی به احباً شام بدهی ؟ عرض میکند اگر اراده مقدسه مولا بپتعلق گیرد همه امور حل است . تبسمی فرموده و میفرمایند تو که هر کاری دلت میخواهد بکنی میکنی ، فردا شب میهمان تو هستیم . ایشان فوراً به جمع احباً آمده و مژده میدهد که عزیزان من اگر میخواهید فردا شب در محضر حضرت سرالله الاعظم شام بخورید باید همگی کمر همت ببندید و امروز و فردا اطاقی در مسافرخانه تمیز کنیم و نجار بیاید با تخته میز و صندلی موقتی درست کند و همه شماها هم مشغول خاک کشی از اطاقها بشوید تا پلوئی در محضر مبارک بخورید . دیگر معلوم است از این مژده چه حالتی به احباً دست میدهد همه به مسافرخانه رفته و مشغول خدمت و کار میشوند و برای فردا شب اطاق مسافرخانه حاضر و آماده پذیرائی از طلعت عبدالبهاء میشود .

در این شب چه هنگامه ای برپا است چراغها در دامنه کرمل روشن است ، ساختمان ظاهرش مرتب شده احباً همه در مسافرخانه صف کشیده اند ، قلوب همگی میطپد و اشکهای



سرت از دیدگان جاری است و هر دقیقه که از ساعت میگذرد سالها در نظر مشتاقان روی — عبدالبهاء جلوه میکند . منتظرند که آن مثل اعلاى شریعت حضرت بهاء الله ، آن یوسف مصرجان و معشوق جان و محبوب روان احبباء بسوی مسافرخانه نزول اجلال فرمایند .

پس از مدتی قلیل مولای محبوب به کمال شکوه و جلال خرامان خرامان تشریف فرما میشوند . در این موقع است که ستایندگان نام مبارکش نمیدانند که سرود ستار چگونه بیای قدمش اندازند به محضر ورود صدای جانفزای الله ابهیی چنان دامنه کرم الهی را میلرزاند که نجم درمی میثاقی از شدت مسرت و شمعرف در مسافرخانه توقف فرموده و خطاب به آقامیرزا جعفر میفرمایند : آقامیرزا جعفر هر چه دولت میخواهد بگو . بحضور مبارک تعظیم میکنند برای مرتبه دوم میفرمایند ، مردیتو گفتم هر چه دولت میخواهد بگو . در این موقع دیگر اختیاری از دست بدر رفته به اقدام مبارک افتاده زارزار شروع به گریستن میکند . در اینوقت حضرت حاجی میرزا حیدرعلی ، آن روح مجسم قلم و کاغذی بدست گرفته و به محضر مبارک عرض میکند ، اگر اراده مبارک تعلق گیرد شرحی بیاید این بانی مسافرخانه مرقوم فرمایند که برسر در مسافرخانه نصب شود تا معلوم گردد که بانی چه شخصی بوده . در این وقت هیکل اطهر میفرمایند : حاجی ما چه بنویسیم جز آنکه بنویسیم میرزا جعفر دیوانه بود ، هر چه میشود نوشت زیرا تا شخص دیوانه جمال مبارک نباشد نمیتواند اموال خود را تقدیم جمال قدم نماید . در این هنگام هیکل اطهر حضرت مولی السوری روی کاغذی که حاجی میرزا حیدرعلی بحضور مبارک تقدیم نموده بود ، این فرمان ملکوتی

را مرقوم میفرمایند :

این بنیان مهمانخانه روحانی است و بانسی آقا میرزا جعفر شیرازی رحمانی

دیگر معلوم است چه حالت وجد و شعفسی به همه حضار دست میدهد . نعره های یابها ، الابهی و یا عبدالبهاء از سینه های حاضرین بعنان آسمان سر میکشد . هیکل اطهر هم در نهایت پشاشت و مسرت میفرمایند تا بحال از بابت زائرین خیال ما ناراحت بود چه که در مسافرخانه ها منزل میکردند و ناقضین آنها را راحت نمیگذاشتند حال از این بیخود در این مسافرخانه جمع میشوند و بادلی شاد و دور از دشمنان امر به زیارت مشغول میشوند خدا پدر آقامیرزا جعفر را بیامرزد که فکر ما را راحت کرد .

البته اسفار ایشان و زیارت طلعت معبود به پنج سفر رسیده است و همواره مورد عنایت حضرت مولی الوری عبدالبهاء روح ماسواه فداه بوده و الواح عدیده که همه و همه عنایات مخصوصه از آن ساحت مقدس است خطاب به ایشان نازل و مناجاتهای متعدد که به افتخار ایشان نازل شده موجود است .

در ایام حضرت مولی الوری بنا بر عشق و علاقه و عبودیتی که به حضرت شوقی افندی ربانی داشته اند ، باب مکاتبه فیما بین مفتوح بوده و مورد عنایات لاتعد و لا تحصى آن حضرت بوده و در دوران ولایت عظمی هم به الواح متعدده مفتخر و متباهی گشته و در هنگام صعود هم که پس از پنجاه سال دوری از وطن و سیر و سفر در ممالک مختلف از طرف دولت شوروی بایران سرگون شدند مجدداً به زادگاه



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
التواترين  
اللهم صل على محمد  
وعلى آل محمد  
اللهم صل على محمد  
وعلى آل محمد  
اللهم صل على محمد  
وعلى آل محمد

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
التواترين  
اللهم صل على محمد  
وعلى آل محمد  
اللهم صل على محمد  
وعلى آل محمد  
اللهم صل على محمد  
وعلى آل محمد

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
التواترين  
اللهم صل على محمد  
وعلى آل محمد  
اللهم صل على محمد  
وعلى آل محمد

خود چهرم رفته و در آن محل و همان منزلی که  
متولد شده بودند دعوت حق را لبیک گفته و با  
نهایت ثبوت و رسوخ و استقامت چشم از این  
جهان بسته و بملکوت ابهی گشودند و این

لوح مبارک پس از صعودشان به افتخار حرم  
مدرمه شان سرکار عطیه خانم رحمانی شیرازی  
نازل شده که الی الابد سبب و مایه فخر و  
مباهات بازماندگان است .

حرم من صعدا الی الرفیق الاعلی جناب آقامیرزا جعفر هادی اف رحمانی علیها  
بها الله ملاحظه نمایند .

خبر محزن اثر صعود و عروج قرین جلیل جناب آقامیرزا جعفر علیه رضوان الله و  
بهاه بسمع مبارک مولای رؤف و مهربان حضرت ولی امرالله ارواحنا لوجودته الفدا  
واصل و بسیار فقدان آن نفس نفیس موجب تأسف و تحسر وجود اقدس شریف  
فرمودند آن شخص جلیل مانند جبل راسخ ثابت و مستقیم بر امر بود و مادام الحیا  
بر خدمت و جانفشانی قائم و مستدیم همیشه اوقات شاد و خرم و خندان بود  
و در سختی و تنگی و مصائب و بلاها چون شمع فروزان جز رضای الهی آرزوئی  
نداشت و غیر از حصول موفقیت بر خدمت تمنائی نجست البته چنین روح آزاد و  
جان شاد مفقود و پنهان نه بلکه حاضر و موجود و نمایان لهذا فرمودند آن ورقه  
ثابته راسخه از عروج آن روح زکیه محزون و مکدر نباشند و مطمئن باشند که  
در مقامات متبرکه طلب مغفرت و علو درجات در حق آن متصاعد الی الله میشود  
و جمیع بازماندگان را از قبل اینعبد بیان تسلیت و تعزیت ابلاغ دارید .  
حسب الامر مبارک مرقوم گردید .

نورالدین زین

شعبان ۱۳۵۰  
۱۵ دسمبر ۱۹۳۱

ملاحظه گردید  
بند و آستانش شوقی



موم من صندالی ازین اراعی جناب ابراهیم جعفری لادی انش ربنا عیسیٰ مبارک و خلدنا بنده

بزرگواران از صود و روح زمین عیسیٰ جناب ابراهیم جعفری علیه صلوات الله  
 پس سبکت بر لای رؤف و در بیان حضرت لادم الله از او خداوند  
 و اصل و بسیار فندان آن نفس نفیس موجب است و شکر وجود او که  
 فرموده اشخص عیسیٰ مانند جل رس است سقیم ابرام بود و ادا ام بکرت  
 بر خدمت و جانفشانی تمام دستگیر همیشه اوقات شاه و در  
 بود و در نخی و کنگی و صاحب و بلا با چون شمس فردزان جزوفی الهی  
 آوردنی عزت و بجز از حصول معرفت بر خدمت تنانی بخت ایست  
 چنین روح از کوا و بیان شاه مفتوح و پنهان نه بلکه حاضر و موجود  
 لهذا فرموده آن درود نامه دانسته از عروج آن روح و کینه محزون و  
 مگر در نباشند و طبعش بشده که در مقامات سبک کعبه معرفت  
 در جارت در حق انصاف عدالی آید بشود و هیچ بازمانده کان در از  
 اینجه بیان شلیست و تکریمت اطلاع دایره حلال ام مبارک از آن  
 فرزند ابراهیم

شیراز ۱۲۵۰  
 ۱۵ دهر  
 ۱۹۲۱

Handwritten signature or note in Persian script.

حرم ایشان عطیه خانم که نوه دختری مرحوم مشکین قلم بودند نیز به عنایات  
مندسه مبارکه مفتخر و متباهی و لوح مبارکی از حضرت مولی الوری و هم عنایت نا<sup>ه</sup>  
از حضرت ورقه مبارکه علیا که بمناسبت ازدواج فرزند ه آنان شرف صدور یافته زینت  
این شرح حال است تا سبب علو درجاتشان در عالم بالا باشد .

### • هوایا بهسی •

ای ورقه متحرکه مهتره از نفحات الله اصابع از کثرت تحریر از کار و حرکت  
افتاده قلم حکم نوک خاری یافته مدار دوات قریب تمام است با وجود  
این بتحریر این ورقه مشغولم ای امه الله شکر کن خدا را که قرین بنده  
مقرب درگاه حق شدی و انیس مشتعل نار محبت حضرت رب خویش  
و پیوندت ناطق بثنای خدای بی مانند و اقاربت نزدیکان آستان  
حضرت خداوند نعمت ظاهر و باطن در کمال است و موهبت جمال  
بیمثال شاهد حال پر دست تضرع و نیاز بدرگاه حضرت بی انبیا ساز  
بلند کن و بگو ای رب لك الشکر بما انعمت علی بهذه العطية التی  
كانت غبطة قلوب ورفات الفردوس فی اعلى الغرفات و البهاء علیك و علی  
قرینك و علی ابیک و علی امك و علی اخوانك العظام .

مقدمه

در این کتاب که منقذ است  
اصول و قواعد را در یک جا جمع کرده

مقدمه در این کتاب  
ماده در این کتاب

مقدمه در این کتاب  
ماده در این کتاب

مقدمه در این کتاب  
ماده در این کتاب

مقدمه در این کتاب  
ماده در این کتاب

مقدمه در این کتاب  
ماده در این کتاب

مقدمه در این کتاب  
ماده در این کتاب

مقدمه در این کتاب  
ماده در این کتاب

۴۴

مقدمه

مقدمه در این کتاب  
ماده در این کتاب

## " هو الابهسى "

عشق آباد ورقه زکيه موقته ضلع جناب ميرزا جعفر عليه بهاء الله الابهسى  
ملاحظه نمايند .

## " هو اللسه "

عید رضوانست و نور احدیت از مطلع غیب رحمانیت ساطع و لامع و فیض  
جلیل ملیک فردانیت از جهان پنهان متهاطل و متراکم بشارت ملکوت  
از جمیع جهات میرسد و صبح اشارات علو امر و بشارت سمو کلمه الله  
از جمیع اطراف میدمد بحمد الله که صیت جمال قدم روحی لاجبائها الفدا  
جهانگیر گشته و آوازه امرالله در شرق و غرب عالم منتشر شده ایمن  
امور کل اسباب سرور احبای است لهذا برکل لازم که بقدر مقدر  
اسباب سرور فراهم آورند انشاء الله سور و ازدواج آنورقه مبارک و  
میمونست و بعوض ایام گذشته انشاء الله خوش و مسرور خواهی شد و  
باکمال اتحاد و اتفاق و یگانگی با همدیگر زندگانی خواهید نمود  
فی الحقیقه قرین معلوم خادم امرالله و مستقیم بر عهد و میثاقند از  
قبل این فانیان تکبیر مالا نهایته بایشان برسائید انشاء الله عنقریب  
نیتر میثاق روحی فداه از افق حیفا طال خواهد شد و اذن حضور  
آنورقه و جناب مذکور را عرض خواهد داشت و بشارتش را خواهد داد  
دیگر اما الله آن ارض را فردا فرد بابهی و ابدع تکبیرات مکبریم  
باقی البهائ و علیک .

امة البهائ

بهائیه

ورقات مقدسه آنورقه و جمیع ورقات موقته را ناکرند

مهرماه  
شهرستان  
سپهر

مهرماه

عید شادمانی و نورعیدین از پیش بزرگان سلسله

بید سبک خواریت از جان نیکوستان

ملکت از بیج عجب بر سر و چو پیش برون

سنگ کز تر از بیج از آن بدو بگردد

روم را حیات از آنجا بجز گشته و آنگاه از در

دختران از آن شده این را بر سر سار

لند از کمر لاری هم بهتر رعد در بسیار

است و آن که در راه و از دلیلی آن که در راه

کار گزینش است در خوشی و در غم

انگاد و خاق و بیجان با همه کوزه گانه

فرین معلوم نماند از آن که بماند و بماند

از آنجا نماند که بماند و بماند

مهرماه  
شهرستان  
سپهر  
عید شادمانی و نورعیدین از پیش بزرگان سلسله  
بید سبک خواریت از جان نیکوستان  
ملکت از بیج عجب بر سر و چو پیش برون  
سنگ کز تر از بیج از آن بدو بگردد  
روم را حیات از آنجا بجز گشته و آنگاه از در  
دختران از آن شده این را بر سر سار  
لند از کمر لاری هم بهتر رعد در بسیار  
است و آن که در راه و از دلیلی آن که در راه  
کار گزینش است در خوشی و در غم  
انگاد و خاق و بیجان با همه کوزه گانه  
فرین معلوم نماند از آن که بماند و بماند  
از آنجا نماند که بماند و بماند

# دیانت جهانی

بقلم آرتور دال ARTHUR DAHL

ترجمه و اقتباس فریدون سلیمانی

## از عالِم برهائشی (جلد ۱۳)

که طی قرون و اعصار در سطوح مختلف زندگی نوع بشر نفوذ کرده و قوف کامل داشته باشد. اختلافاتی که مجموعه آنها با کمک سلاحهای نابودکننده امروزی، تمدن آینده را بنا بپوشی تهدید میکند و سبب گمراهی علم تکنولوژی که در آستانه کشف رموز سیارات سماوی و دست یافتن به منابع جدید انرژی است میشود. اختلافاتی که سبب میشود نیروها و فعالیتها

جهان امروز نیازمند دیانتی جهانی و مستقل است که تا سپهر روحانیت نماید و حصارها را که میان قلوب مردمان جدائی انداخته از میان بردارد و یک جامعه متحد انسانی جدید بر پایه های عدالت و محبت بنا کند.

دیانتی که درد را بشناسد و بر مشکل عصر حاضر یعنی اختلافات عمیق و ریشه داری



شمر بخش انسانی در جهت ناصحیح بکار برده شود و توجه انسان از دشمنان طبیعی خود یعنی جهل، مرض و گرسنگی بازماند.

افکار عمومی جهان هر روز بیشتر بایمن حقیقت واقف میگردد که تنها راه دست یافتن بصلح، حل این اختلافات در سطح جهانسی است و این اعتقاد که منشاء و سرچشمه تمام این مشکلات فقدان يك محرک معنوی و اخلاقی بسیار قوی است بسرعت رو برشد و توسعه مییابد. مشاهده وضع کنونی ادیان عتیقه که روزگاری سرچشمه هدایت معنوی بشر بوده اند نشان میدهد که نه تنها خلاقیتشان را از دست داده اند بلکه خود منشاء اختلافات عظیمی هستند که سبب جدائی پیروان آنها از یکدیگر در طی قرون و اعصار متعددی شده است و قدم اول برای حل مشکلات سیاسی و اقتصادی از میان برداشتن شکافهای عمیقی است که بین پیروان ادیان بزرگ عالم بر اثر تعصبات جاهلان بوجود آمده و آنها را از تفاهم و همزیستی که ضامن بقای نوع انسان است محروم ساخته.

آنچه امروز روح تشنه بشر را سیراب میکند رهبری روحانی جدیدی است که بقوای معنوی موارد تناقض بین اعتقادات مختلف را مرتفع سازد و تعالیم آن بر اساس علم و منطق استوار باشد و تا سیستم حکومتی نماید که ساکنین قطعاً مختلفه عالم با وجود دارا بودن مقاصد و افکار و مشارب و ارزشهای متفاوت در ظل آن یکرنگی را احساس کنند و با اعتقاد اهل بها دیانت بهائی از چنین موهبت ممتازی برخوردار است. خطای بزرگی که پیروان ادیان گذشته

در اثر سوء تعبیر کلمات الهیه مرتکب شده و میشوند اینست که مصرانه معتقدند پیامبر و مؤسس دیانت آنها آخرین و بزرگترین انبیای الهی بوده و پس از او درهای رحمت الهی بر روی بشر بسته شده است، در صورتیکه بعقیده اهل بها "رگ جهان در دست پزشک داناست درد را می بیند و بدانی درمان میکند درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر". پس در هر زمان انبیاء مقدسه الهیه برای انجام سه وظیفه اساسی مبعوث میشوند:

۱- بیان مجدد حقایق لایزال روحانیه و تأسیس مدنیت الهیه که اساس دین بزرگ را تشکیل میدهد.

۲- تدوین تعالیم و دستوراتیکه مطابق مقتضیات عصر بوده و نفوذ و خلاقیت چنین احکامی محدود بدوره همان دیانت میباشد و با ظهور مظاهر الهیه قابل تغییر است.

۳- انتشار يك نیروی معنوی و غیر قابل لمس که سبب تقلیب ارواح و هدایت نفوس مستعده

بسوی انبیای الهی بود و محرک اصلی تحولاتی است که در تمدن بشری بوجود میآید و عبارت دیگر "سبب ظهور جواهر معانی از معدن انسانی" شود.

اهل بهاء را عقیده بر اینست که دستورات مؤسسين اديان بزرگ عالم از منبع واحد نازل شده و كل از سرچشمه فيض احديه جاري گشته و اساس واحدی را بنیان گذاری نموده اند و اگر تغییراتی در فروع مشاهده میشود ناشی از نیازهای تغییر پذیر است که جوامع انسانی در هر زمان داشته و دارند. اگر این مفهوم را با زمان حاضر قیاس کنیم مشاهده میشود که عصر حاضر از جهات بسیار به زمان ظهور انبیای بزرگ شباهت دارد.

پایه ها و مبانی اخلاقی استحکام خود را از دست داده، اختلافات رویتزاید است و مردم ناخود آگاهانه در جستجوی راه نجاتی هستند که از يك منبع الهی سرچشمه گرفته باشد ولی راه وصول بآنها پیدانی کنند.

بعقیده اهل بهاء کیمیای سعادت و رستگاری نوع بشر در تعالیم حضرت بهاء الله که بعنوان رهبر روحانی عصر حاضر از طرف خداوند برگزیده شده نهفته است و اوست که با انجام سه وظیفه اساسی سابق الذکر بمنظور استقرار صلح و تحقق وحدت عالم انسانی ظهور فرموده است:

این نهضت مقدس در ۲۳ می ۱۸۴۴ بسا ظهور جوانی که خود را مبشر ظهور روحانی عظیمی معرفی فرمود شروع شد و نفوس بسیاری از علمای بزرگ با و گرویدند و دورانی را بوجود

آورد که از لحاظ مدت بسیار کوتاه و از نظر حوادث کثیره ای که اتفاق افتاد از باشکوهترین و قهرمانی ترین ادوار تاریخ بشر محسوب میشود.

در میان پیروان این جوان که لقب باب را برای خود انتخاب فرمود، جوانی بنام میرزا حسینعلی که فرزند یکی از وزرا بود ولسی توجهی بمسائل سیاسی و اجتماعی نداشت بانتشار امر باب قیام فرمود و بهمین سبب گرفتار سجن و غل و زنجیر شد و در سنه ۱۸۵۳ در زندان رسالت عظیم مظهریت الهی باو القا گردید و این راز را تا ده سال با کسی در میان نگذاشت، تا اینکه در سال ۱۸۶۳ اظهار امر فرمود و از پیروان باب باستثنای معدودی كل با و مؤمن شدند و باین ترتیب دیانت بهائی تا سیم گشت.

حضرت بهاء الله از هنگام اظهار امر تا سنه ۱۸۹۲ که صمود نمود با وجود اینکه پیوسته در تبعید و حبس و شکنجه ایام راسپی میفرمود آثار و الواح و کتب متعدد احکام و تعالیم دیانت خود را تدوین و طی مکاتیب مهمنی امر خویش را بسلاطین و روحانیون بزرگ عالم ابلاغ نموده عهد الستی را که خداوند در آغاز آفرینش با بندگان خود بسته بود تجدید فرمود، عهدی که از يك جهت خداوند هدایت نوع بشر را بسوی مدنیست الهی بعهد گرفته و از جهت دیگر بشر پیروی و تبعیت از احکام و دستورات الهی را که توسط انبیای رحمانی بظهور میرسد پذیرفته است. او در حقیقت موعود مقدس است که در کتب آسمانی بظهورش بشارت داده شده ولی اکثر ناس معشوق حقیقی را که بی حجاب

بین خلق ظاهر شده شناختند و از تعالیم حیات بخش او که نوع انسان را بمعیارهای دقیق از اخلاق و روحانیت هدایت میکند غافل شدند و مسئولیت خود را در قبال عهدی که با خدا بسته بودند فراموش کردند. شاید باین سبب که اکثر ناسرطور می کنند که ظهور انبیاء از احتیاجات ادوار گذشته بوده و در عصر حاضر نوع انسان بدرجه ای از علم و وفیضت رسیده است که راه خود را تشخیص دهد، غافل از اینکه حل مشکلات مادی و معنوی هر عصر و زمان در ید قدرت آن مهابط و وحی رحمانی است.

در تاریخ ادیان، حضرت بهاء الله اولین مظهر ظهوری هستند که آثار مبارکشان بسا بقلیم نفس مقدس خودشان و یا بتقریرایشان توسط کاتب و وحی برشته تحریر کشیده شده و تماماً این آثار بعنوان کتب آسمانی و وحی الهی مورد قبول اهل بها میباشد و مشتمل بر دستورات اخلاقی و تعالیم اجتماعی و دستورات العمل اداری است از قبیل برخورداری از خلوص نیت، شرافت ذاتی، سخاوت طبع و احتراز از خود بینی و خود خواهی، تمسک بعفت و تقوای خالص و برخورداری از کلیه مواهبی که خداوند برای آسایش انسان بوجود آورده است.

حضرت بهاء الله اعتقاد به بقای روح را پس از فنای جسمانی تائید فرموده و هدف انسان را در عالم خاکی پرستش خالق و عشق بهم نوع و توجه بتعالیم عالیه مظاهر مقدسه و بکاربردن آنها در زندگی روزمره جهت کسب رضای محبوب ذکر فرموده اند و منتها آرزوی اهل بها برخورداری از موهبت لقا پس از خروج روح از جسم خاکی است و درها و نماز نقش بسیار

اساس را در دیانتیهائی دارا میباشد و مناجاتهای بسیار زیبا و لطیفی که در آثار مبارکه وجود دارد گواهی بر این حقیقت است ولی تمام تعالیم و دستورات مبارکه این ظهور اعظم منجر بیک هدف میگردد و آن حصول وحدت عالم انسانی است.

در ادوار گذشته پیشرفت ادیان الهیه منحصر بمنطقه ای مخصوص بود ولی شرایط و اقتضای این زمان چنانست که تمام افراد بشی ناچار بایستی تحت یک نظام روحانی، واقتصاد در آیند و با استقرار دستورات حضرت بهاء الله شکافهای بین ادیان و گروههای مختلف مرتفع میشود و بشریت بسوی توافقی جهانی هدایت میگردد و این هم آهنگ سازی برای یک ملت یا یک گروه کوچک از افراد انسانی نیست بلکه مقصد عظیم حضرت بهاء الله اتحاد نوع انسان است. و برای رسیدن باین هدف شرط اول اینست که بشر از روی عقیده راسخ و ایمان کامل، تجدید حیات روحانی عصر حاضر را بپذیرد و سپس ذهن خود را از جمیع تعصبات که ناشی از اوهنام و خرافات عمیق و ریشه دار ادوار گذشته میباشد پاک کند و پس از آن اجرای تعالیم فسرری حضرت بهاء الله بمنظور ایجاد موازنه اصولی و منطقی بین زندگی فرد و اجتماع و وقف نیروهای انسانی جهت فعالیت های شمرخش عمومی و همچنین تنفیذ تعالیم اجتماعی و استقرار دستور العمل اداری حضرت بهاء الله قرار دارد.

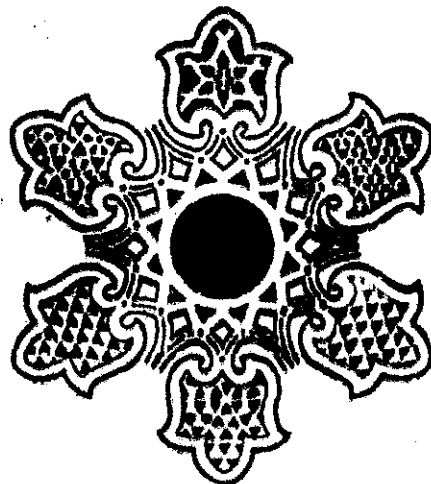
و نتیجه کلی از این بحث اینکه بهائیت عبارت از یک دیانت، یک اجتماع و یک راه درست

برای زندگی است . حقایق را ارائه میدهد که جهانیان بآن نیازمند ولی عملاً از آن روی گردان هستند و قوانین و اصولی را وضع نموده است که راه نجات نوع انسان از این هرج و مرج و آشفتگی های گونه گون است .

بهائیت هنوز در مراحل طفولیت خود بسر میبرد و در قیاس با سایر ادیان بزرگ عالم بنظر میرسد پیشرفت چندان سریعی نداشته است و این بآن سبب است که تنفیذ و استقرار چنین اصول محکم و متین محتاج زمان طولانی تر و از خود گذشتگی و فداکاری بیشتر از طرف پیروانش میباشد و در مقابل همین تعالیم نه تنها مشکلات شخصی آنها را که يك اجتماع مدرن و پیشرفته و در همین حال پیچیده برایشان بوجود میآورد از میان بر میدارد بلکه نوعی از ادراک الهام بخش بآنها عطا میکند که بکمک آن بتوانند در شکل دادن سالیانه که دیانت را بسوی عظمت رهبری میکند مستقیماً شرکت داشته باشند ، دیانتی که اهل عالم را برای باشکوه تر و زیباترین رسالت الهی یعنی حصول وحدت

عالم انسانی آماده میکند .

در آثار حضرت شونئی افندی اصل وحدت عالم انسانی بعنوان غایت قصوی و منتها رجه کمال نوع انسان در سیر تکامل بشری ارائه شده است . سیری که آغاز آن در ولادت زندگی خانواده و نتیجه پیشرفت آن وصول بمسئولیت مشترک در زندگی عشیره ای و سپس هدایت بسوی زندگی شهر نشینی و پس از آن گسترش بسوی تأسیس ملیت های مستقل و مطلق بوده است . اصل وحدت عالم انسانی گرچه هنوز بمنصه ظهور نرسیده واز مرحله يك تئوری عظیم تجاوز ننموده است ولی همچنانکه حضرت بهاء الله اراده فرموده اند ، نبل بآن مرحله نهائی این سیر اعجاب انگیز بوده و نه تنها وصول بآن ضروری بلکه اجتناب ناپذیر است ولی آنچه که برای اهل بهائیت است و برای اهل عالم نیز بزودی به ثبوت خواهد رسید اینست که جز نیروی خلاقه جمال مبارک که موجد بتائیدات الهیه میباشد هیچ قدرت دیگری قادر با استقرار وحدت عالم انسانی در روی زمین نخواهد بود .

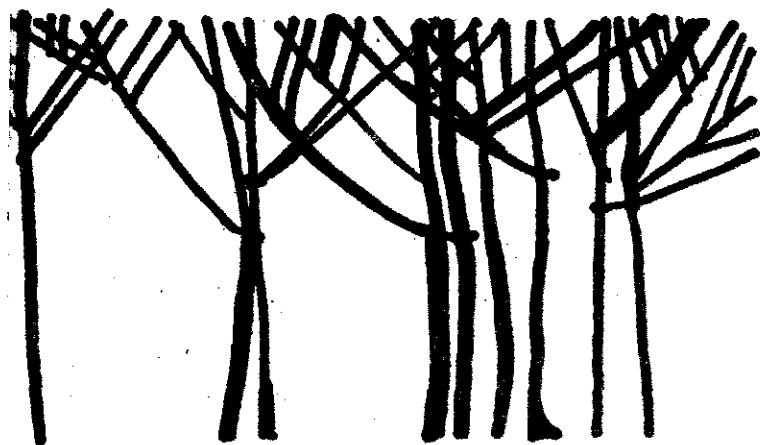


# طلعت معشوق

وی غمت حل مشکل عشاق  
تیر عشق تو بر دل عشاق  
در شب تار محفل عشاق  
جاکنند در مقابل عشاق  
وصل معشوق حاصل عشاق  
عشق معشوق قاتل عشاق  
گگ عشق وی از گیل عشاق  
عشق گر دید حائل عشاق  
کشد از جان سلاسل عشاق  
مستوی شد بعرض ابهائی

عند ایوب

ای رخت شمع محفل عشاق  
تا کمان گشت ابروی تو نشست  
با خیال رخت بود روشن  
ایخوثر آندم که طلعت معشوق  
دبدا دبدآ رمی که شسود  
کشته گشتن خوش است اگر گرد  
چه عجب گسر برود از پسر مرگ  
غیر معشوق هیچ نیست ولیک  
ایخوثر آندم که نغمه دلکش  
که شهنشاه ملک زیبائی



هر چند رویه این نشریه آنست که کمتر از آثار  
 طبع شده قبلی استفاده میکند ولی از آنجا که  
 شعر " هلال محرم " جناب احمد نیکونژاد ( فاضل )  
 بموقع و هم شیرین سروده شده و نسبت به آنچه  
 که در نشریه محلی طهران بنظر دوستان الهی  
 رسیده مختصر تغییراتی کرده به نشر آن مبادرت  
 می نمائیم بامید آنکه مقبول خاطر خوانندگان  
 عزیز قرار گیرد .

ا - ب

## هلال محرم

تضمین از غزل حافظ

کنونکه از چمنستان حق وزید اریاح  
 گشود باب لقا بر جهان بدفتاح  
 زنفخ صور در ابدان دمید مشد ارواح  
 بین هلال محرم بخواه ساغر اراج

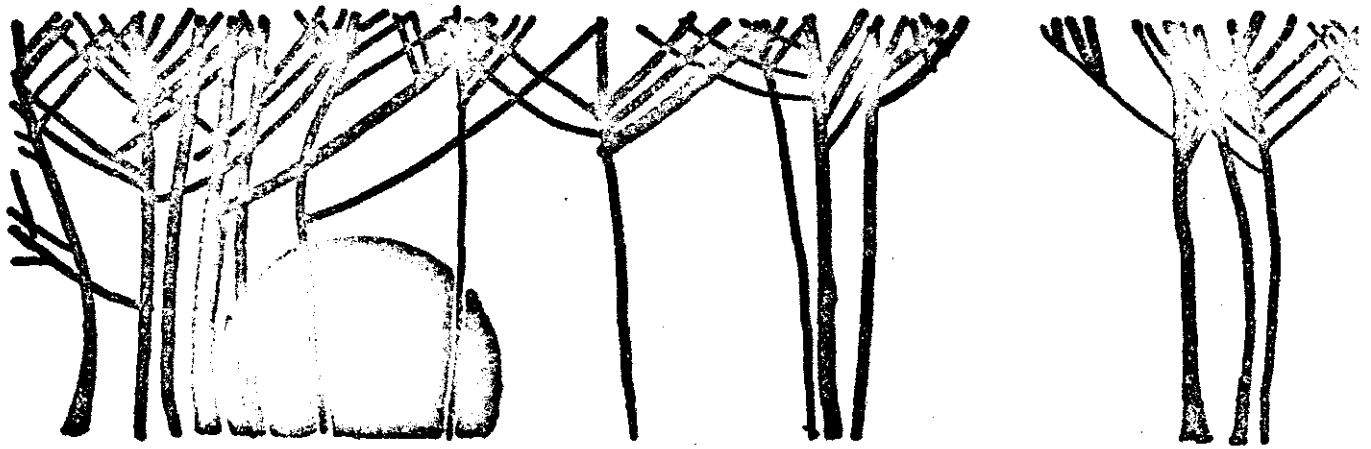
که ماه امن و امانست و سال صلح و صلاح

براه دوست بسی توسن طلب راندم  
 در می که دیدمش این خط ز عارضش خواندم  
 از این سهیل کشیدم نه پای نمائند  
 عزیز دار زمان وصال را کانند

مقابل شب قدر است و روز استفتاح

جهان آبی و خاکی و فابسی نکند  
 راین سراب فنا تکیه جز خسی نکند  
 چنین سراجی بجز کار محبسی نکند  
 نزاع هر سرد نهی از دون کسی نکند

باشتی ببرای نور دیده گوی فلاح



محررم آمد و سرزد و نیر اعظام      یکی چو طلعت اعلی در گرجمال قدم

منادی قدمی زد صلاهی صلح امم      ولی تو فارغی از کار خویش و میترسم

کسه کمر درت نگشاید چو گم کنسی مفتاح

کنونکه پادشاه غیب خیمه زد به شهود      کنونکه روی زمین گشت جنت موعود

کنونکسه یافت بشر آگهی ز شتر <sup>چو</sup>      بیار بادیه که روزش بخیر خواهد بود

هر آنکه جام صبوحش نهد چراغ صباح

در این زمان که نیوشندگان بانگ <sup>لست</sup>      کشند جام بلا و برند دست بدست

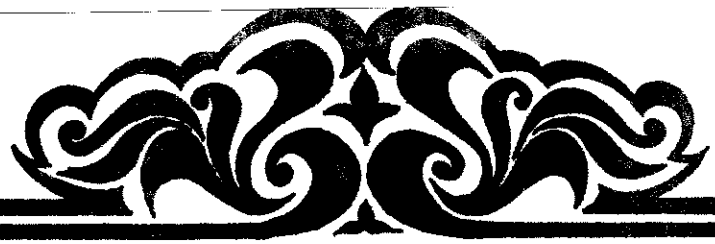
زنند در ره حق پشت پا بهر چه <sup>هست</sup>      کدام طاعت شایسته آید از من مست

که بانگ شام ندانم ز فالق الا صباح

در این بساط بسیط جهان پهناور      که حاضرند خلائق بمحضر داور

از آنکه لطف حقت فاضلا بود یاور      بیوی صبح چو حافظ شبی بروز آور

که بشکفت گل عیشت ز شعله مصباح



..... فهم تمالیم جمال مبارک خیلی مشکل است بظاهر چنین بنظر می آید که فهمش سهل است ولیکن وقتیکه تشریح شود آنوقت معلوم میشود که فهمیده نشده است .

در اواخر ایام ، جمال مبارک ، مثلاً این عبارت ، " ای اهل عالم همه باریک دارید و برگ یک شاخسار " ، را همه می خواندند و گمان می کردند که فهمیده اند ، تا آنکه در امریکا در صحبت تشریح شد ، آنوقت واضح شد که تا بحال هیچکس ملتفت معنای آن بیان مبارک نمی شدند .

در دوره های سابق همه اشک و شجره بیان شده است یکی شجره طیبه و یکی شجره حبیبه چنانکه در قرآن می فرماید " مثلها کتسیره طیبه اصلها فی الارض و فرعها فی السماء " و در بیان شجره نقی و شجره اثبات می فرماید و جمیع بیان مطلق از این بیان است ، نفوس که در ظل امر می آیند از شجره اثباتند و نفوس که نیستند از شجره نقی اند . جمال مبارک اینها را برداشته و یک شجره اش کردند پس هیچکس ملتفت نشد .

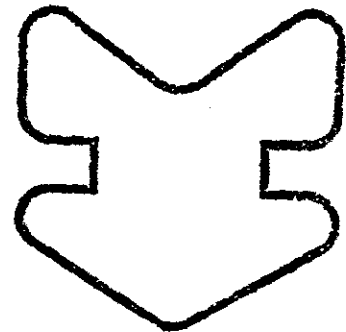
می فرماید " همه باریک دارید و برگ یک شاخسار " تا این بیان سبب اتحاد ملل ارض شود بکنی جدائی و بیگانگی از میان خلقت خدا برافتد .....

● از بیانات شفاهی حضرت عبدالیهاء سبب نهم آگست ۱۹۱۶ در بیت مبارک . نقل از یادداشت های جناب دکتر لطف الله حکیم در زمان تشرف بحضور حضرت عبدالیهاء .



# حاجی ابوالحسن امین

## دو خاطره از کتاب لحظات تلخ و شیرین



لجنه جلیله منی آدنک بدیع از فدوی  
خواسته اند که شرحی در باره احوال جناب  
حاجی ابوالحسن امین اردکانی بنویسم لهذا  
فانی آنچه از شخص ایشان دیده و شنیده بود  
در موضع از کتاب "لحظات تلخ و شیرین"  
نویسه ام، عیناً باینجانتل مینمایم.

● عزیز الله سلیمانی

● موضع اول راجع است بسال ۱۳۰۱ شمسی  
که حقیر بمعیت جناب نادرنیرو علیه رضوان الله  
از عشق آباد بایران مسافرت و پسر از یازده ماه  
با هم بعشق آباد مراجعت نمودیم و موضع ثانی  
مربوط است بسنه ۱۳۰۳ شمسی که بنسب در  
ملازمت جناب آقا سید عباس علوی طیب الله  
مشواه از عشق آباد بایران آمده و هردو چندی  
در طهران اقامت داشتیم.

اما قبل از نقل عبارات کتاب من بسباب  
توضیح بعرض میرساند که حاجی ابوالحسن  
اردکانی دویمین امین حقوق الله بوده است  
چه، اولین آنها حاجی شاه محمد منشاری است  
که ملقب به امین البیان بوده و درسنه ۱۲۹۸  
قمری در میاند آب آذر بایجان در فتنه شیخ  
عبید الله کرد که پیروانش بفرمان او مرد هراقتل  
عام مینمودند مقتول گشت و حاجی ابوالحسن  
هم که در آن زمان با او همراهی میکرد پایش  
زخم گلوله برداشت و خود را در میان مقتولین  
انداخته خویش را مرده وانمود کرد و باین تدبیر  
از مرگ نجات یافت. امین سیم جناب حاجی  
غلامرضا امین اصفهانی و امین چهارم  
جناب آقا میرزا ولی الله ورقا و امین پنجم که در  
حال حیات دستند جناب آقا میرزا علی محمد  
ورقا میباشند و این دو بزرگوار یعنی دو امین  
اخیر پدر و فرزند بوده و از جانب حضرت  
ولی امر الله هردو بسعت ایادی امر نیز موسوم  
گردیده اند. اینک عبارات کتاب لحظات تلخ  
و شیرین از موضع اول:

● از جمله کسانی که مکرر بزیارتش نایسل  
گشتیم جناب حاجی ابوالحسن اردکانی امین

حقوق الله بود . این بزرگوار در اولین دفعه ملاقات نام و نشان و نسب و حسب ما را پرسید و چون دانست که حقیر نوه شاطار رضا اردکانی هستم بسیار نوازش نمود ، بعد هم در هر مجلسی که بهم میرسیدیم غدوی را معرفی و شطاری از مناقب شاطار را بیان میکرد و میفرمود ، من زنده شده شاطار رضا هستم و افتخار دارم که با او شمشه‌ری میباشم . باری يك روز که ما در نقسری از خیابان امیریه عبور میکردیم ، گفتیم خوب است که سلامی بجناب حاجی غلامرضای امین امین بد هیم . منزل ایشان در همان نزدیکی بود رفتیم دیدیم حاجی امین بزرگ یعنی حاجی ابوالحسن اردکانی هم آنجا تشریف دارند و در صدند که از منزل بیرون بروند مارا که دیدند خوش آمد گفتند و از حیاط باطاق برگشتند . همگی نشستیم و ایشان بکمال محبت شروع بصحبت نمودند . من جمله بغدوی فرمودند ، تو هنوز در اول جوانسی هستی و جوانها آرزو دارند که دنیا را بخوشی بگذرانند اما در چنین ایامی که ابتدای امر است قیام بخد مت عند الله قیمت دارد زیرا چه بسیارند کسانی که پول جمع میکنند و خانه میخرند و زن میگیرند و اولاد میآورند و چقدر کم هستند نفوسی که برای ترویج دین الله از عالم و عالمیان منقطع میشوند . حالا من برفیقت که زن و بچه دارد تکلیفی نمیکنم اما دلم میخواهد تو که مجرد هستی خود را بدینا آلوده نکنی و تا عمر داری بخد مت امر مشغول باشی ، در شهرها و قریه ها سفر کنی هر جا که وارد شدی اگر احباب مبتدی آوردند با او صحبت بداری و اگر مبتدی نبود برای خود احباب آیت بخوانی و صحبت کنی ، برو خوب فکر کن اگر حاضر باین کار هستی از بابت مخسار

نگران میباش من خطی با حباب مینویسم که بچساب حقوق الله هر جا هر مبلغ برای تولازم باشد بد دهند و قبضه رسید گرفته برای من بفرستند زیرا من اذن دارم که در این قبیل راهها از حقوق الله خرج کنم . باری بیانات ایشان تا نزدیک ظهر طول کشید ، وقتی که خواستیم مرخص بشویم فرمود همینجا باشید بعد کمی پول از جیب در آورده حاجی غلامرضا داده گفت این دو نفر مهمان من هستند بچه ها را بفرستد و تانان سنگ و پنچ سیر ماست بگیرند و چون اینها پیش من خیلی عزیزند بسک سیر پنیر و دو دسته سبزی هم بخرند . حاجی غلامرضا پسری را طلبید و پول را باو تسلیم نمود و دستور داد اشیای مذکور را بگیرند وقتی که آن پسر بیرون رفت حاجی امین که حواسش پیش ما بود پرسید که سبزی هم گفتی بگیرد ؟ حاجی غلامرضا گفت بلی حاجی آقا خاطر جمع باشید آبگوشت هم داریم ، حاجی امین گفت چرا زود تر نگفتی تا من بخرم نیفتم جائیکه آبگوشت هست دیگر ماست و پنیر زیادی است همان سبزی برای زینت سفره کفایت میکند اگر چه آن هم اسراف است . مختصر آن روز تا غروب آنجا بودیم و از فرمایشات حاجی امین که بسیار طبعی و دلچسب و شمرده و نمکین و تماما امری و روحانی بود مستفیض شدیم . این مرد بزرگ تاریخی ، تمام حرکات و سکناتش دیدنی بود . هر چند شرح رفتار و گفتار در این دفتر نمیگنجد ، مع هذا نمیتوان بکسی از آن صرف نظر نمود و باید اشاره بپاره‌ای از اوصافش کرد .

از صفات بارز حاجی امین امانت و انقطاع و قناعت بود . در وصف امانتشن همین بس که حضرت مولی الوری در لوحی خطاب با حباب



فرموده بودند که: قیصر حاجی امین قیصر من است یعنی قیصری که بابت دریافت حقوق الله اومید هد کافی است و حتماً وجه را بساحت اقدس خواهد رسانید . حاجی امین میگفت من اگر ببینم یکنفر بهائی دارد از گرسنگی میمیرد یک شاهی پول باو نمیدهم اگر خدا از من باز خواست نمود که چراتو با اینکه پول پیشت بود ببیند هام چیزی نداری ، عرض میکنم خدا یا من امین تو بودم و امین باید امانت نگهدار باشد ، و کیل تو نبودم که پولهایت راهرجا رسید خرج کنم مگر در جاهائی که تو خودت اشاره کرده باشی .

و در انتقاع چنان بود که بقول خودش نه یک مبرار فر داشت و نه یک شاهی پول .

والده حقیر حکایت میکرد که وقتی عیال حاجی امین در اردکان فوت کرد ، بعد از چند روز بیوه از خانمهای احباب طالب همسری او گردید و چون همیشه حاجی امین در سفر بود آن زن انتظار کشید تا اینکه باردگان آمد آنگاه نیت خود را با او اظهار داشت . حاجی امین گفت ، من نه خانه دارم و نه اسباب خانه و نه پول ، با این حال چه طور زن بگیرم آن خانم گفت من هیچ چیز از شما نمیخواهم فقط مایلم که نام شما بر روی من باشد ، حاجی امین گفت من همیشه در سفر هستم باین سبب <sup>نه</sup> ممکن است که پیش تو بمانم و نه اینکه ترا با خود ببرم آن زن گفت مانع مسافرت شما نمی شوم همینقدر کافی است که هر وقت گذارتان باردگان افتاد بخانه خویش نزد زن خود تشریف بیاورید . حاجی امین گفت من مجبورم دست خالی بخانه بیایم زیرا یک شاهی پول ندارم تا سوغات بخرم یا خرج خانه کنم و این باعث خجالت من میشود آن خانم گفت عیبی ندارد هر وقت که آمد پس

مهمان عیال خود باشید . حاجی امین گفت پول مهریه و خرج مجلس عقد را چه کنیم ، آن خانم گفت این مخارج هم بعهده خودم خواهد بود . حاجی امین گفت ، خیلی خوب پس حالا میتوانیم احباب را برای تلاوت خطبه نکاح دعوت کنیم .

اما در قناعت و صرفه جوئی چنان بود که همیشه در خیابانها پیاده را میرفت و جورابها

را بیرون آورده زیرفل میگرفت تا زود کمینسه نشود و بمقصد که میرسید میپوشید . اخیراً هر زمان که در طهران بسر میرد اگرچه منزلش خانه حاجی غلامرضا بود لکن هر سه چهار ماه یکمرتبه آن هم بیش از یکی دو روز در آنجا دیده نمیشد چه ، عادتش براین بود که چون از خانه بیرون میآمد ، بتعام منازل احباب که در سر راهش واقع بود وارد میشد و در هر خانه یکایک افراد احوالپرسی و تفقد میکرد و از آنجا بیرون آمده بمحل دیگر میرفت ، هنگام ظهر بهر منزلی که میرسید میگفت من مهمان شما هستم هر چه خودتان دارید برای من هم بیارید و اگر حالا میخواهید چیزی برای ظهر آماده کنید برای من خود را بزحمت میندازید ، غذای من عبارت از نصف نان و یک کاسه دوغ است اگر دوغ هم میسر نباشد یک عدد پیاز برای نان خورش کافی است . احباب میدانستند که حاجی امین تعارف نمیکند و از تکلف خوشش نیامد ، بنابراین اگر آش یا آبگوشت یا چیز دیگر حاضر داشتند میآوردند و گرنه نان و ماست تهیه مینمودند و او خود دوغ درست میکرد و دوغ حاجی امینی مشهور بود ، بدین معنی که از بسیاری آب جز سفیدی اشری از ماست در آن نبود ، خودش میگفت من همین دوغ کم مزه را با نان میخورم و روز بروز چاقتر میشوم . بازی بهمین کیفیت بنوبت از منازل دوستان خبر میگرفت و شب بهرجا میرسید میماند شامش هم مانند ناهارش بود و صبح از آن جا بیرون میشد و همینطور تمام محله ها را گردش میکرد تا در ظرف سه چهار ماه یکدوره جمیع احباب را از غنی و فقیر دیدن میکرد و دوباره عمل را تجدید مینمود و در این ملاقاتها هر کس هر چه بعنوان حقوق الله از نقد و جنس تقدیم

میکرد میگرفت و قبضه رسید میداد ، آنگاه اجناس را توسط سوداگران احباب بفروش میرسانید .

روزی در یک مجلس مهمانی يك نفر از احباب بایشان گفت ، حاجی آقا قبا و پیراهنی که بمن سپرده بودید هنوز فروش نشده ، حاجی امین گفت آنها را جایی بگذار که مردم ببینند و به مشتریانها بگو که قبا گشاد و بلند و خوش دوخت و پیرهن سفید و تازه و بادوام است تا زود بخرند آن مرد گفت حاجی آقا من همیشه این حرفها را میگویم اما باز هم نمیخرند ، میگویند گران است حاجی امین گفت ، اگر بنظر خودت هم گران میآید کمی ارزاتر کن .

حاجی امین بهر خانه ای که میرفت اهلیش بی اندازه سرور میشدند و قدمش را مبارک میشمردند زیرا محبتهای پدرانه و اندرزهای حکیمانه اش نه چنان جالب بود که نفسی بتواند دوستش ندارد و با آنکه مطالب را صریح و بی پرده بیان میکرد احدی نمیزنجید . مثلاً در آن زمان آقا سید نصرالله باقراف از حیث تشخیص و تعول در میان احباب شخص اول بود . ایامی که ماد و رفیق در منزل او بودیم يك مرتبه حاجی امین بانجا آمد و چون باقراف مالیک ده بیست قریه در بیست در اطراف طهران و مازندران بود و مقداری از اوقاتش بمکاتبه و مذاکره در باره آن املاک میگذشت حاجی امین گفت ، وقتی که ماهنوز باین امر مبارک مؤمن نشده بودیم خیال میکردیم روزی که حضرت موسی از قارون رنجید و بزمین گفت بگیریش براستی زمین او را تا قوزک پایش بخود کشید و دفعه دوم که گفت بگیریش او را تا زانو فروبرد و همینطور گفت بگیریش تا اینکه تا سر بر زمین فرو رفت اما بعد که داخل این امر شدیم کم کم

فهمیدیم اینها معنی دارد و دانستیم حضرت موسی همینکه بزمین گفت قارون بگیر ، قارون یک قلعه تازه خرید دوباره که گفت ای زمیسن بگیرش باز هم یک قلعه خرید و همینطور بنفرین موسی بقدری قارون قلعه خرید که بکلی در ملکداری غرق شد و از خدا بیخبر ماند . باقراف همه اینها را گوش میداد و میگفت ، حاجی آقا فرمایش شما درست است کارهای دنیا آد مر از خدا بیخبر میکند .

حاجی امین احباب را تشویق مینمود که دخترها و پسرها را زود عروس و داماد کنند تا مبادا که شیطان نفس برجوانان مستولی شود و آنان را از دین غافل منحرف سازد و از آنجا جمیع خانواده ها را میشناخت بسیاری از دوستان او را واسطه خواستگاری قرار میدادند .

بخاطر دارم در طهران روزی بسبب عروض تب ملازم بستر بودم آقا نادری برای کاری بیرون رفت در مراجعت بی اختیار بخند افتاد گفت نمیدانی امروز حاجی امین چه کار خوشمزهئی کرد ، گفتم چه بود ، گفت گویا یکی از جوانان احباب از ایشان خواهش کرده بوده است که دختری را با معرفی کند تا با هم ازدواج نمایند . امروز من در میدان توپخانه بحاجی امین برخورد و با ایشان روانه شدم ، در این اثنا جوانی رسید و بحاجی امین سلام و تعارف کرد ، حاجی امین گفت پسرم همراه من شو او هم با ما آمد تا رسیدیم بخیا بان لاله زار ، حاجی امین داخل مفازهئی شد جوانی که صاحب مفازه بود برخاست و احترام نمود ، حاجی امین بی معذولی بجوان اولی گفت این جوان ( یعنی صاحب مفازه ) یک خواهر دارد مثل حب نبات اما

سواد ندارد امروز یا فردا یا وقتی دیگر همراهش میشود و میروی بمنزلشان الله ابهی میگوئی و می نشینی و با پدر و مادرش احوالپرسی میکنی خواهش راهم که توی خانه است می بینی هم خودش را ، هم حرف زدنش را او هم ترامی بیند اگر هم را پسندیدید و پدر و مادر هاتان هم راضی شدند عروسی راه میاندازید ، راهم خواستید دعوت میکنید ، نخواستید هم که هیچ اما اگر دختر رانپسندی یا او ترانپسندی باز بمن خبریده یک دختر دیگر سراغ دارم خیلی از این دختر بهتر ، او را معرفی میکنم . بنده از آقا نادر پرسیدم این دو جوان چه میگفتند گفت هر دو ساکت بودند و از خجالت رنگ برنگ میشدند .

حاجی امین تا وقتی که افتاده نشده بوده است ، بتمام شهرهای ایران و سایر ممالک سفر میکرده و در هر جا اگر فرصت میافتد واجب میدانسته است که بمنازل جمیع احباب برود و احوالشان را بپرسد .

هاشم خانی بود از احباب بسیار گرم خلخال که در دوره قاجاریه سرهنگ بوده است ، این شخص میگفت مردی از صلحا و محترمین تبریز را میخواستیم تبلیغ کنیم ، چندی با او صحبت داشتیم ایمان نیآورد تا وقتی که حاجی امین وارد تبریز شد . آن شخص که دیگر محرم و از احوال احباب مطلع بود با حاجی امین ملاقات کرد و بی آنکه مذاکرات تبلیغی بمیان آورد پس از یک هفته مؤمن شد ، بعد ها پرسیدیم علت تصدیق توجه بود ، گفت ملاحظه احوال حاجی امین موجب حصول یقین شد . گفتیم چطور ، گفت : من با خود فکر میکردم که لابد

این مرد هم مثل سادات که برای جمع آوری خمس پیمان متمولین میروند و اخاذی میکنند نزد بهائیهها بودند امر میروند و فقط با آنها گرم میگیرد، ولی دیدم هیچ فرقی مابین دارند و نادار نمیگذارد حتی در همسایگی ما یک زن پیر فقیر بهائی بسود بمنزل او هم رفت و مثل پدر دلجوئی و مهربانی کرد، هنگام بیرون آمدن با پول و لباس هیچ داد. آنوقت دانستم که این آدم رفتار شبا<sup>هت</sup> بعلماء و سادات مسلمان ندارد و فهمیدم این امر مبارک حق است که نفوس را اینطور تربیت میکند.

باری یکی از حکایات شنیدنی قصه ایمان آوردن حاجی امین بامر مبارک حضرت اعلی است که ان شاء الله در جای دیگر این کتاب ذکر خواهد شد.

● اما عبارات کتاب در موضع ثانی این است:

● " باری پس از یکماه بطهران آمدیم و قرار برسر این بود که هر دو بعشق آباد مراجعت نمائیم الا اینکه مدت سه ماه یا قدری بیشتر توقفمان طول کشید. در طهران جناب علوی غالباً در منزل آقا میرزا ضیاءالدین خان منادی داماد جناب ملا علی اکبر ایادی مهمان بودند و امین عبد در خانه مرحوم میرزا محمد علی خان بهائیس سکونت داشتیم، شیخ حسن بروشکی نیز که با او در سفر پیشتر هم منزل بودم در همان خانه اطاقی اجاره کرده بود که دوباره بایکدیگر هم خرج شدیم. جناب علوی همه روزه بانجا آمده

ساعتی من نشستند، روزی طرف صبح هنگامیکه تازه آمده بودند، جناب ابوالحسن اردکانی امین حقوق الله که قبلاً شرحی از بزرگواریش گذشت بنا بعادت خود که در تمام خانه ها بدیدن احبا میرفت، گذارش بانجا افتاد و داخل منزل شد. اول از صاحبخانه بعد از سایرین و مستأجرین احوالپرسی کرده آنگاه باطاق ما آمد. چهار نفر در آن اطاق نشسته و عبارت بودیم از حضرت علوی و شیخ محمد حسن بروشکی و حقیرو یکنفر از احبای جوان اصفهان که او هم در همان خانه سکونت داشت حاجی امین به پاس حرمت علوی و بروشکی که هر دو از صنف علماء و تازه تمذیق بودند نشست و گرم صحبت شد، تا اینکه رشته کلام بچگونگی ایمان خودش منجر گردید و موبمو آن قضیه را شرح داد و چنان شیرین و شمرده ادای مطلب کرد که همگی حظ کردیم و چون بیش از شش ساعت بیاناتش طول کشید ظهر در همانجا ماند و نماند و پنیر و انگور گذرانیدیم. موقعی که میخواست برود از یک کیسه کوچک متقالی دو عدد اشرفی پنج قرانی بیرون آورده یکی را بجناب علوی و دیگری را به بروشکی داد گفت چون شماها عا و بزرگوارید اینها را تقدیم میکنم تا خوب بامر الله خدمت کنید، بعد یک عدد ده شاهی نقره به بنده داده گفت، توهنوز مثل اینها عالم نشده ای تا مستحق طلا باشی همین ترا برسر است بشرط اینکه خدمت این دو نفر را خوب بجا آری و از شان استفاده کنی و کم کم خود را بمقام اینها برسانی و اگر بتوانی بگذرانی، وقتیکه وقتیکه خواست بند کیسه را بکشد و درش را ببندد آن جوان اصفهانی گفت حاجی آقا پس قسمت بنده کو، حاجی امین نگاهی باو انداخته گفت توهم بطمع افتادی؟ بعد از میان کیسه یک عدد

پنج شاهی سفید در آورده باو داد و گفت  
بگیر این هم مال تو اما تو طفیلی هستی .  
فردای آن روز حکایت این بذل و بخشش حاجی  
امین میان احباب منتشر و جزو عجایب و قایم  
و غرایب اتفاقات تلقی گشت زیرا هرگز کسی  
نه دیده و نه شنیده بود که حاجی امین سکه  
طلا بکسی بدهد . باری چون این عید قبلا  
در این کتاب وعده داده ام که قصه ایمان آوردن  
حاجی امین را بعرض برسانم اکنون آنچه در این  
زمینه از فرمایشات همان روزش در خاطر مانده  
است حتی الامکان بعبارات و اصطلاحات خود  
مینگارم .

میفرمود : من در جوانی ذلیله و در مسلمان  
متعصب بودم ، والدینم از محترمین اردکان  
بودند و از محله دیگر دختر تاجری را برای  
خواستگاری کردند . آن تاجر شتر پسر و همین  
دختر را داشت ، کسان دختر باین وصلت  
رضایت دادند اما بشرطی که عروس بخانه  
داماد نرود بلکه داماد بخانه عروس بیاید تا  
از دخترشان دور نباشند . پدر و مادر من  
راضی شدند و من در خانه پدر زرم ساکن شدم  
زرم هم مثل خودم دیندار و متعصب بود پدر و  
برادرهای من نیز اهل دیانت و تقوی بودند  
بیشتر شبها من و برادر زرمهایم شب نشینی  
داشتیم . یک شب که دور هم نشسته بودیم  
در اثنای صحبتهای گوناگون زکری از بابیان  
بمیان آمد ، من بلا مقدمه گفتم این ذایفه محب  
مردمان نجس خبیثی هستند که اسباب گمراهی  
مسلمانها میشوند ، خدا عذابشان را زیاد  
کند . یک دور قیقه کسی چیزی نگفت بعد  
برادر بزرگ عیالم گفت ابوالحسن تو با این  
ذایفه نشست و برخاست داشته ای گفتم نه

گفت با هیچکدامشان آشنا هستی گفتم نه گفت  
از اعتقادشان خبر داری گفتم نه گفت پسر غلط  
میکنی که پشت سرشان مزخرف میگوئی ، مرد که  
خر تو بچه جرئت کسانی را که ندیده ای و نمیدی  
عقیده شان چیست فدش میدهی اگر همین  
امشب سقط شدی و در محضراتی از تو بازخواست  
شد که بگدام برهان بذایفه بایی بدگفتی چه  
جواب میدهی ؟ من دیدم راست میگوید خجل  
شدم و سکوت کردم اما حالم خراب شد بعد از  
اینکه خلوت شد باو گفتم اگر کسی بخواهد از  
عقیده بایبها چیزی بفهمد باید چکند ، گفتم  
من ترا میبرم پیش یکی از این ذایفه اما بشرطی  
که مثل آدم باشی و نامربوط نتوئی شب بعد  
مرا محرمانه بمنزل شاطر رضای اردکانی برداو  
هم ما را در بالا خانه اش نشانید و خوش آمد  
گفت و پذیرائی کرد ، آنگاه برادر زرم بایشان  
گفت ، ابوالحسن میخواهد بداند حضرات بایبه  
چه میگویند . شاطر رضا همینکه خواست شروع  
بصحبت نماید ، من گفتم جناب شاطر اول بفرمایند  
که شما پیغمبر ما و ائمه ما را قبول دارید یا نه ،  
اگر قبول دارید با هم صحبت میکنیم و اگر قبول  
ندارید زحمت بخود مد دهید که حاضر نیستم يك  
کلمه از شما بشنوم ، گفت البته که قبول داریم  
خدا لعنت کند کسی را که منکر پیغمبر و ائمه  
اطهار بشود ، ما بنا بفرموده حضرت رسول  
و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین  
باین امر ایمان آورده ایم چرا که آنها وعده  
ظهور قائم آل محمد را دادند و ما منتظر آن  
حضرت بودیم ، تا وقتیکه ظاهر شد و باو گرویدیم  
گفتم خیلی خوب حالا که چنین است بفرمائید  
دلیل حقانیت این ظهور چیست ؟ شاطر رضا  
آن شب و چند شب دیگر اقامه دلیل کرد و هر چه  
از آیات قرآن و خبر و حدیث که میدانست برایم

خواند تا شب گفتم آیا این قائمی که آمده کلماتی هم دارد یا نه؟ گفت آری آیات بسیاری از قلم مبارک کن صادر شده است. گفتم عربی است یا فارسی؟ گفت هم عربی است هم فارسی. گفتم میشود دید یا بکسی نشان نمیدهید گفت چرانشان ندهیم، میدهیم. گفتم من میخواهم ببینم برخاست رفت یک دستمال ابریشمی که لایش چیزی بود آورد، دیدم کتابی است بخط خوش که روی کاغذ بسیار خوب نوشته شده است بوسید و بدستم دار و آن بیان فارسی بود وقتی که باز کردم دیدم نوشته است، ملخص این باب چنین و چنان، چند سطر که تلاوت کردم دیدم چیزی نمیفهمم. گفتم این کلمات بگوش من مثل کلمات شخصی است که برای آدم فارس ترکی حرف بزند یا برای آدم ترک فارسی صحبت کند. شاطر رضا گفت: کم کم باصطلاحاتش آشنا میشوی بعد لذت خواهی برد. گفتم بعدش را نمیدانم اما حالا که خواندنتش فایده ندارد، ضمناً دانستم که همه برادرزنهایم بابی هستند ولی زخم خیرندارد. بهر صورت شاطر رضا و برادرزنهایم مرا بمجالس خودشان که در جاهای خلوت بکمال احتیاط منعقد میشود رهنمائی میکردند.

در آن مجالس یک نفر یک نفر میآمدند و مجلسی که تمام میشد یک نفر یک نفر میرفتند. من هم مرتباً حاضر میشدم و گوی بعد از آن آیات حضرت نقه را استماع مینمودم و نصفه های شب که مجلس بهم میخورد بتنهائی مراجعت میکردم. عیالم وقتی که میرسید تا اینوقت سب کجا بودی میگفتم روزه خوانی بودم یا عذر دیگر میآوردم. تا اینکه شبی در فصل تابستان که مصادف با ماه رمضان بود مجلس در باغی منعقد شد که یک فرسخ با اردکان

فاصله داشت نزدیک بنصفه شب که برخاستند و متفرق شدند من هم حرکت کردم و تنهها از باغ بیرون آمده قدم در راه نهادم و خطاب بخودم کرده گفتم، ابوالحسن تو درست یک سال است که با این طایفه صحبت میداری هر سئوالی و اشکالی که بنظرت آمده گفته بی اینها هم هر جوابی که داشته اند داده اند دیگر نه تو چیزی داری که نگفته و نپرسیده باشی و نه اینها چیزی که نگفته باشند، پرسشهای است که دیگر نه باین بندگان خدا زحمت بدهی و نه خود را سرگردان کنی، امشب تکلیف خود را معین کن اگر بابی میشوی همین امشب بشو و دیگر پرداختی مکن اگر هم در مسلمانان باقی میمانی دیگر رابطه را با اینها قطع کن. بعد از اینکه این قرار را با خود گذاشتم، شروع کردم بفکر کردن و یکایک مذاکراتی که از پارسال تا بامشب مابین من و حضرات رد و بدل شده بود بخاطر آورد، تا اینکه بخانه رسیدم چراغ روشن بود و عیالم توی اطاق عقبی پهلوی بچهایش دراز کشیده اما بیدار بود، صدای پای را که شنید گفت ابوالحسن تویی؟ گفتم بله گفت برای سحری برنج پخته ام توی دینک است من خوابم میآید اگر بیدار نشدم خودت ظرف کن بخور و مواظب باش نمازت قضا نشود. گفتم خیلی خوب و در اطاق جلو پشت بر تخت خواب داده نشستم و دوباره بافکار خود فرو رفتم ساعتی که گذشت بچه گریه کرد مادرش بیدار شده دید چراغ میسوزد، صدا زد که ابوالحسن گفتم بلی گفت خوابی یا بیدار؟ گفتم بیدار گفت چرا نمیخوابی؟ گفتم میخواهم، گفت حالا اینهمه می نشینی سحر خوابت میبرد گفتم نه آسوده باش، باز سفارش کرد که میساز نمازت قضا بشود، گفتم نه. او خوابید و من

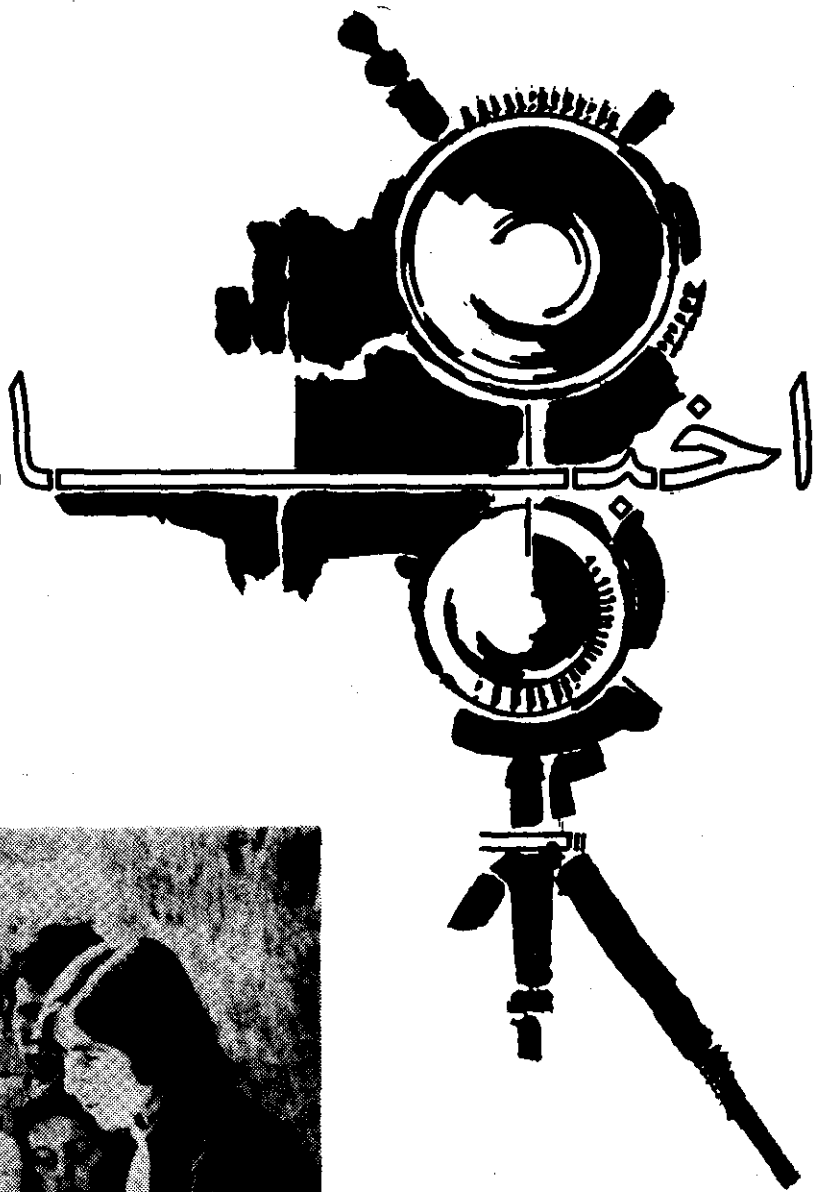


همینطور نشسته فکر میکردم تا وقتی که صوت  
 مناجات سحر و آهنگ از آن بلند و کم کم هوا  
 روشن و آفتاب طالع شد و روز بالا آمد ناگهان  
 عیانم بیدار شده باین اطوار دیدم من  
 همانطور بر تخت خواب تکیه داده نشسته ام  
 چراغ هم میسوزد ، گفت ابوالحسن نماز خواند؟  
 گفتم نه ، گفت سحری خوردی؟ گفتم نه ، گفت  
 خوابت برده بود؟ گفتم نه ، گفت پسر چرا سحری  
 نخوردی؟ گفتم من بایی شدم . دیوانه وار  
 گفت خای عالم تو سرم شود این چه حرفی است  
 که میزنی؟ گفتم همیشه میشنوی ، گفت بلکه  
 شوخی میکنی؟ گفتم نه جدی میگویم . گفت  
 خدا نکرده بلکه دیوانه شده ای؟ گفتم ابداً  
 دیوانه نیستم ، عقل و هوشم بجای خود است .  
 شروع کرد بشیون کردن ، گفتم داد و بیداد مکن  
 که اگر دنیا را پراز فریاد کنی من همین هستم  
 که گفتم بنا نیست از حرفم برگردم منتهمی  
 اگر برای تو مشکل است طلاق میدهم ، ریه  
 کنان گفت نه طلاق میخواهم بدهی و نه بایی  
 میخواهم باشی . خلاصه مدتها میانمان  
 گفتگو شد تا بالاخره او را راضی کردم که گوش  
 بحر فرم بدهد تا بداند که چرا بایی شده ام بعد  
 شروع کردم بتفتن مطالب ولی او بسکه باخوندا  
 عقیده داشت و آنها هم از بابیها بد گوئی  
 کرده بودند نمیتوانست باور کند که خایفه آخوند  
 دشمن حق است . آخر کار گفتم تو بکدام پیش از  
 این علماء بیشتر ارادت داری؟ گفت بفلانکر  
 گفتم خیلی خوب ، حالا من یک آیه از قرآن

مینویسم بیربیش او معنیش را بپرس اگر مشل  
 آدم جوابت داد ، هر چه آخوند ها میگویند  
 درست است . بعد فلان ( حاجی امین آیه  
 و سوره اش را در نظر داشت لکن فانی فراموش  
 کرده ام ) آیه را نوشته بدستش دادم ، عصری  
 رفته بود بمسجدی که همان آخوند وعظ میکرد  
 بعد از تمام شدن موعظه باخوند سلام کرد و  
 کاغذ را بدستش داده گفته بود جناب آخوند  
 برای رضای خدا این آیه قرآن را برای من  
 معنی کنید . آخوند اول نگاهی بآیه انداخته  
 بعد با صوت خشن و قیافه ای مثل جانور گفته بود  
 چه غلط های زیادی ، زنکه ناقص عقل ترا چه  
 بآیه قرآن ، کدام سگی بتو این کار را یاد داده  
 اگر دفعه دیگر از این غلطها کردی میگویم  
 زیانت را ببرند تو برو جل بچه بشوی . خانه  
 جارو کن . عیالم وقتی از مسجد برگشت دیدم  
 خیلی پریشان است . پرسیدم چه شده قضایا  
 را نقل کرد ، گفتم دیدی . گفت آری خوب  
 فهمیدم که چیزی بارشان نیست . بعد از آن  
 دل بسخنانم داد تا وقتی که مطلب را دریافت .

این بود شرح ایمان حاجی امین بحضرت  
 اعلی . همان روز در دنباله این مطلب  
 شرح مبسوطی هم از چگونگی مجاهدات خویش  
 در معرفت من بظهره الله تا وقتی که در حمام  
 عکا بزیارت جمال ابهی فایز گردیده بود بیان  
 کرد ، که درست بخاطر نمانده است . لهذا  
 بداستان حاجی امین خاتمه داده میشود .

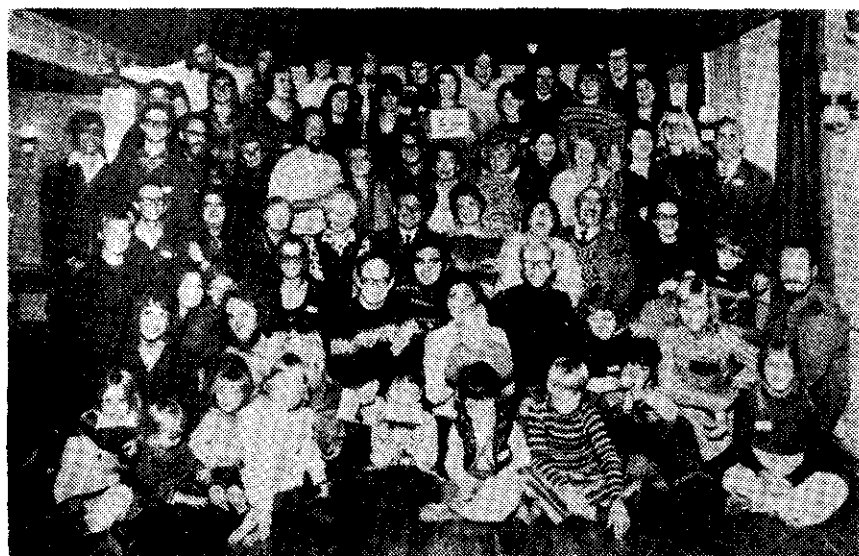
# ارجمند و



عده‌ای از احمب‌های شیلی در حال  
تبلیح در یکی از خیابانهای دهکده  
Caldera. کالدرای



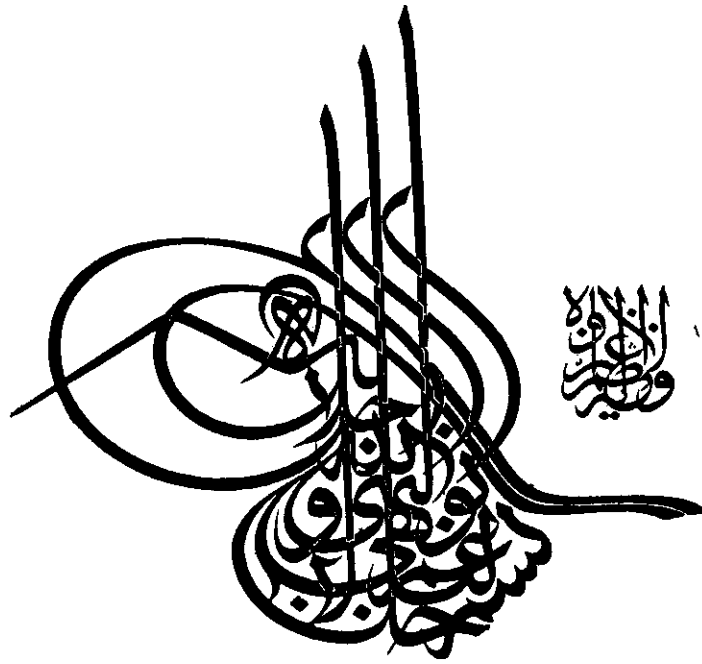
حضرت امه البهسا روحیه خانم و ایادی  
 امرالله جناب جلال خاضع همراهی  
 از احببا در مدرسه تابستانه  
 ژونو Juneau در آلاسکا .



احبای کشورهای اسکاندیناوی در -  
 کنفرانسی که در شهر لیل هاممر  
 Lillehammer نروژ از ۲۱ الی ۲۳  
 سپتامبر تشکیل گردید .

## • خواننده عزیز :

۱ - یقیناً بخاطر دارید که در شماره قبل ( ۱۰۲۹ )  
یکی از الواح منجمه مقدسه فارسیه جمال قدم جل  
اسمه الاعظم با عنوان ( بنام آفریننده توانا ) زیب  
صفحات اول نشره شده بود  
چون نسخه طبع شده آن دیده نشده و یکی دو نسخه خطی  
بیش از آن در دسترس نبود در صورتیکه باران الهی  
نسخ دیگری موجود داشته و سواد عکسی یا -  
رونوشتی از آنها باین لجنه ارسال فرمایند بسیار  
سپاسگزار خواهیم شد .



● خط تزئینی فوق از مجموعه یکی از خانوارهای بهائی برداشته شد بدون آنکه خطاط آن شناخته شود.

# فهرست عمومی سال ۲۸

## • آثار مبارک

شماره	صفحه	
۲	۲۹۱	آیاتی از کتاب مستطاب اقدس
۲	۴۹۳	لوح مبارک حضرت عبدالبهاء - ای بشیر حق ...
۲	۶۹۵	" " " " " " - ای عاشق ذوالجلال ...
۳	۶۹۵	آیه مبارکه " هل من مفرج ...
		قسمتی از لوح مبارک حضرت عبدالبهاء - تا "هل بموجب شریعت لازم است ...
۲	۱۰۹۹	لوح مبارک حضرت بنه‌الله - بنام آفریننده توانا، سپاس و ستایش ...
۴۲	۱۰۹۹	از بیانات حضرت عبدالبهاء - نقل از رساله مدنیه
۲	۱۲۹۱	لوح مبارک حضرت عبدالبهاء - ای بلبلان گزارا حدیه وای طایران گستان صدیه ۱۰۰۰
۳۰	۱۲۹۱	از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء نقل از یادداشت‌های جناب دکتر لطف‌الله حکیم

## • از دست‌خط‌های بیت العدل اعظم

۳	۲۹۱	ترجمه قانون اساسی بیت العدل اعظم
۵	۸۹۷	شرح مستخرج از دستخط بیت العدل اعظم در جواب بعضی سئوالات در مورد ازدواج

## • شرح حال و مطالب تاریخی

۶	۴۹۳	بقلم بدیع بشرونی	کوه مقدس کرمل و استقرار عرش مبارک در مقام اعلی
---	-----	------------------	--

۲۸	۶۰۵	" محمد منوچهری	شرح زندگانی جناب استاد محمود سلمانی
۲۸	۸۰۷		شرح احوال حاجیه بی بی صفری
			رجل رشید - مختصری از شرح حیات امری جناب
۱۸	۱۰۰۹	" حسن نوش آبادی	میرزا آقاخان قائم مقامی
			شرح احوال متقاعد الی الله جناب میرزا جعفر
۶	۱۲۰۱۱	" هادی رحمانی شیرازی	هادی اف رحمانی شیرازی
۳۱	۱۲۰۱۱	" عزیزالله سلیمانی	حاجی ابوالحسن امین ...

## ● مباحث عمومی

۱۹	۲۰۱	پنجم نصرت الله محمد حسینی	سرگذشت نزول و انتشار کتاب اقدس
۴۸	۲۰۱	" عبد الحمید اشراق خاوری	کتاب اقدس
۵۸	۲۰۱	" محمد علی فیضی	درباره کتاب مستطاب اقدس
۵	۶۰۵	" معین افغانی	شرح "کنت بنزا مخفیا . . . ."
۱۹	۶۰۵	" دکتر امین الله مصباح	تصادف یا اراده
۱۱	۸۰۷	" احمد یزدانی	شرح نقش رنگین اسم اعظم
۱۴	۸۰۷	پنجم سید غلامرضا روحانی	مقام کلام منظوم در آیات الهیه
۷	۱۰۰۹	" دکتر علیمراد داودی	عالم انسانی محتاج استفاضه از نشانات روح القدس است
۷	۱۰۰۹	" کمال الدین بخت آور	عرفان و عمل
۱۳	۱۰۰۹		محیط زیست و ارزشهای انسانی از نظر دیانت بهائی
۲۲	۱۲۰۱۱		دیانت جهانی بهائی - پنجم آرتور دال - ترجمه فریدون سلیمانی

## ● مصاحبه‌ها و گزارش‌ها

۲۴	۴۰۳	تهیه عیاد قیان " سیروس مشکی -	گفتگویی با گوریا فیضی مؤلف کتابی با تیراژ نامحدود قیام و استقامت ( مصاحبه با آقای دکتر هوشنگ عهدیه )
۲۳	۸۰۷	رضوان الله اشرف	
۴۴	۱۰۰۹	" پیروز فضل‌سی	نگین سبز اقیانوس هند

## ● مطالب گوناگون و سرمتقاله ها

۴	۴۹۳	بقلم، ا-خ	فرمان
۴	۶۹۵	ا-خ	یادداشت
۳۰	۶۹۵		از نامه های دوستان
۴	۱۲۹۱۱	ا-خ	یادداشتی براین شماره

## ● اشعار

۴۴	۲۹۱	اثر دکتر توکل عنقائی	افدس مقدس
۷۴	۲۹۱	احمد نیکونزاد (فاضل)	بمناسبت صدمین سال نزول کتاب مستطاب اقدس
۲۲	۴۹۳	نعمت الله زکائی بهوشائی	از خلقت ما قطعه معرفت بود
۱۸	۶۹۵	عزیز الله مصباح	سه رباعی
۲۷	۸۹۷	عندلیب	منای قرب
۴۴	۱۰۹۹	دکتر توکل عنقائی	منبع نور و روشنائی
۲۸	۱۲۹۱۱	احمد نیکونزاد (فاضل)	هلال محرم
۲۷	۱۲۹۱۱	عندلیب	طلعت معنوسوق



## فهرست

۱- قطعاتی از آثار مبارکه حضرت بهاء الله

۲- باور...

۳- داستانهای کوتاه

۴- میراث عشق

۵- از نامه های مهاجرین

۶- شعر

۷- فهرست عمومی سال ۲۸ قسمت نوجوانان

## صفحه

۴۸

۵۰ -سخ

۵۳

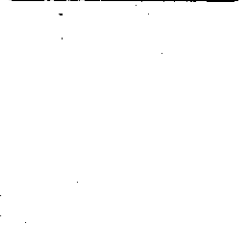
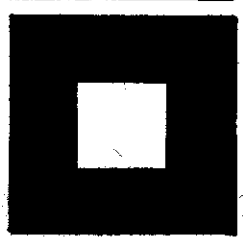
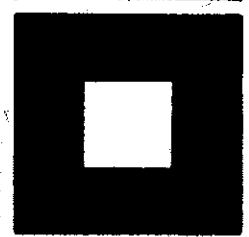
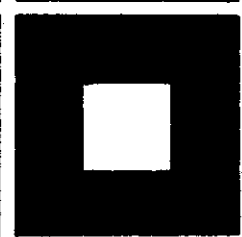
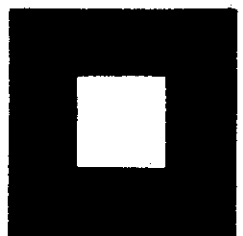
۵۷ فریده سبحانی

۶۰

۶۳ از دکتر عطاء الله فریدونی

۶۵

# فهرست نوجوانان



... مقصود از انقطاع انقطاع نفس از  
ماسوی الله است یعنی ارتقا بہ مقامی  
جوید کہ هیچ شیئی از اشیا در آنچه  
ما بین سموات و ارض مشہود است او را از  
حق منع ننہاید یعنی حب شیئی و اشتغال  
بآن او را از حب الہی و اشتغال بدکراو  
محجوب ننہاید ...

آفتاب حقیقی کلمه الهی است که تربیت  
اهل دیار معانی و بیان منوط باوست  
واوست روح حقیقی و ماء معنوی که  
حیات کل شیئی از مدد و عنایت او بوده و-  
خواهد بود و تجلی او در هر مرآتی بلون  
او ظاهر.....

حضرت بهاء الله

# باور...

من همیشه جوانهای بهائی را باور داشته‌ام و به سزاواری آنها معتقد بوده‌ام . ایمان پاکشان ، اندیشهٔ نغزشان ، صمیمیت آشکارشان و سنبل و شورانگیز کلامشان همواره الهام بخش من بوده است . هیچ‌گاه در آگاهی و دانایی و تدبیر و بینائیشان تردید نکرده‌ام و از قریحه و استعداد شگفتانگیز و روحانی نهفته در درونشان غافل نبوده‌ام .

دوستانم شاهدند که من اینها را به گزاف نمی‌گویم و تاچه حد در اعلام این نظریه باک و پابرجایم . در محفل نمانده که بهنگام صحبت از جوانان ، به خروش نیایم و در اوصاف و محامدشان داد سخن ندهم و هرگز نشده که کوچکترین خرده‌ای را بر آنان پذیرا آیم .

آخر من خود روزی جوان بودم و بهتر از هر کس میدانم که در آن روز چه روح پاکیزه و لطیفی داشتم و چقدر به حضرت بهاء الله عشق می‌ورزیدم و هر چه جوان بهائی دیدم اینگونه بوده‌اند . ممکن است به اقتضای سن و سال شیطنتی کنند ، سروصدائی راه بیندازند و صدای خنده شان به گوش فلک برسد ، ساده‌تر بگویم ممکن است کارهایی بکنند که به مذاق بزرگترها خوش نیاید اما آنجا که حیثیت و احترام و تقدم امر در میان است زبونی نمی‌پذیرند و پهنی نشینند . اینرا چه در صدر امروزه در حال حاضر ثابت کرده‌اند ؛ از بدیع و روح الله گرفته تا فاتحین رعناى قارهٔ افریقا و آسیا و اروپا . سرسبز باد کشت وجودشان و خرم باد باغ و بهارشان .

اینان پیام آور شادی ، اینان بر بادده افسوس ، اینان بنیان کن سکوت ، اینان غلغله انداز ، اینان شور افکن ، اینان شیرگیر ، اینان چابک ، سبک خیز ، بادپا ، سازنده ، اینان راه گشا ، دلیر ، راستین ، اینان دشمن گرم ، اینان

مگر اروپای خاموش و سرد را جنبش و گرمی نه بخشیدند، مگر تالارها و میدانهای ده هزار نفری و بیشتر را در آمریکا به لرزه درنیاوردند، مگر کار خلاقه ای را در هند و آسیای جنوب شرقی و آفریقا دست نیازیدند، مگر کسی جرئت یافت که از نفوذشان به اعماق جزائر و جنگلها، نشیب و فراز دره ها و کوهها و دامنه دشتها و هامونها سواره یا پیاده، با دو چرخه و گاری و باری و هرچه که به دستشان آمد جلوگیری کند.

مگر از این پیش از غوغای کنفرانسهای فیش و پالمو، از دهانهای بیبها، الیبها، نوی میدلبورو، از روحانی سرودهای برتر گروه (دان برکوز) نارسیا، از ترانه های جهانگیر سبیلزاند کرافت و نغمه های کامل و پانچو در همین صفحات نخواندید و مگر رسالتی را که نیروهای جوان بهائی در ای نقشه نه ساله بعهدہ گرفت و آنچنان شکوهمندانہ به پایان برد چندانکه به شهادتنامه لیاقت و شایستگی از سوی بیت العدل اعظم الهی متباهی گردید ندیدید.

روز سومی را که در آن لایتناهای ملکوت، در میان آن بادها، آن آبها، آن سروها، آن عطر پراکنده از گنجا، آن آرامش جاودانه، آن خلوتگیاہ راز، آن سکوت سرمدی، آن قدمگاه همه قدیسین و فرستادگان خدا، آنجا که نشئه ایمان سراسر وجودم را سیراب ساخت و زلال آیه های پاک قلبم را صیقل داد بسر میبرد، در جای خانه حضرت عبدالبها، سپیده به روضه میارک که ناگهان جوانی بما پیوست که همه معیارها و ارزشها را بهم ریخت. بنگارید "صادق" اسم نازنین آن مظهر مهر و وفا را باز گویم، نام تو میرفت عاشقان بشنوند جمله به رقص آمدند سامع و قائل، صادق ساده و خاضع، آنچنانکه تمام حرکاتش فریاد بر میآورد بهائی است بما پیوست. آنقدر آرامش، شرف، مردانگی و بزرگواری از جنبش گسترده و قامت افراخته یی غرورش ساطع بود که بیننده را در همان نگاه اول مجذوب میساخت. به دیدنش گوئی در نعمت های عالم بروی یکی از ایادیان عزیز امرالله که در خدمت بودیم گشوده شد چندانکه با آمیزه ای از اشک و خنده و هیجان و سکور در آغوشش کشید و با فاضل ترین کلامی که در شان یک جوان بهائی تواند بود به محفلیمان معرفیش فرمود. "صادق" به فارسی شیرین و سپس بانگلیسی، که با اعتقاد خودش رسا نبود، با چه قوت روح و گرمی و صداقتی بیان مافی الضمیر کرد. از خود

چیزی نگفت . آنچه گفت همانها بود که حضرت مولی الوری به گوش هوشمندی  
فراخوانده بودند ، منتها بزیان خودش . به هیچکس تذکر نداد . لحن خطاب  
و آهنگ فرمان نگرفت . خیلی شمرده و صمیمی و مطمئن گفت که او در وستانشش  
در آفریقا امر را هدف میدانند و در رتبه اولی قرار میدهند ، باقی امور برای  
آنها ثانوی است ، وسیله است ، ناچیز است . زندگی برای آنها یعنی ابلاغ  
دیانت بهائی بهر آدم خوشبختی که در مسیرشان قرار میگیرد و نواز خللال  
حرفهایش می فهمیدی که زندگی چیست و رضایت خاطر و بی نیازی کدام است  
و سخت نمید و حسرت زده بر جای می ماندی .

امر با برنائی آغاز کرد . مبشرش در عنفوان شباب بود که به چنان قیامی  
دست زد . ظهورش در جوانی و شهادتش در جوانی واقع شد . یارانش که  
فصل حیرت آوری از حماسه و شکوه آفریدند جمله در کمال جوانی و قوت عمر بودند .

مظهر ظهور با احترام و اعتبار بی حصری که بزمان صباحت و بدایت شباب  
برای آقای اهل بها حضرت عبدالهیا ، قائل بود نکته مهمی را به بهائیان  
انشاء فرمود .

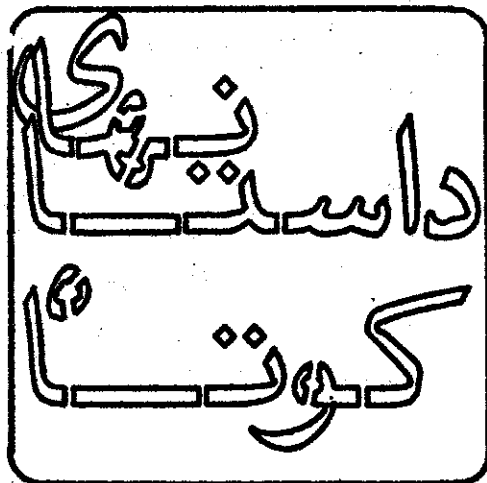
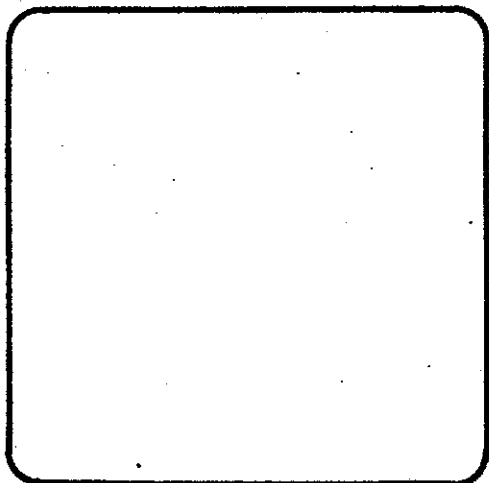
حضرت مولی الوری با انتصاب حضرت شوقی افندی در سنین جوانی به ولایت  
امر موهبت بزرگی به عالم انسانی ارزانی داشت و حضرت ولی امرالله اساس نظم  
اداری بهائی را ، که آینده مدنیت جهان بر آن مستوی خواهد بود ، در آغاز  
ولایت و شباب ریخت .

چه بخواهیم چه نخواهیم نیروی جوانی چیرگی خواهد گرفت و به سازندگی  
و خلاقیت ادامه خواهد داد . از بیت العدل اعظم خبر میرسد که دومین نقشه ،  
که مدت پانچ سال خواهد بود آماده شده و فرمان اجرای آن در رضوان ۱۳۱  
صادر خواهد گشت ، همان زمانی که بار دیگر تلالو و درخشش این نیرو  
در سطح جامعه جهانی بهائی آشکار خواهد شد .

پای ها در رکاب و بدنها بر زمین استوار و مرکبها آماده ، تاخت ، دیگر  
چه کسی قادر خواهد بود که شهسواران جوان را از شتاب باز دارد ؟

خ . ا

بهمن ۵۳



## ● کوزه سفالی

نقل از مقدمه کتاب درگه دوست

باغبان سالخورده‌ای که گل میپرورد ، روزی بگلستان خویش رفت و نظری باوراد و ازهار مینمود که همه ساله بدست ماهر خود کاشته بود و چون روزی يك گلهای را دید دریافت که از تشنگی پژمرده اند . استاد باغبان باخود گفت گلهای من تشنه اند ، آب میخواهند چگونه آب بآنها رسانم . اتفاقاً درکنار راه کوزه سفالی حقیری افتاده بود که بهیچ دردی نمیخورد . استاد بگوشه چشم لطف و مکرمت در وی نظر افکند و آن کوزه ناچیز را از خاک و خاشاک مخلص بدست لطف و مکرمت خویش برداشت و لبخندی زده فرمود ، امروز این بدرد من میخورد ، کوزه ناچیزی بیش نیست ولی در رهگذر من و دردسترس من خالی افتاده است ، الان بچیز دیگری جز همین کوزه نیازی ندارم این بگفت و آن کوزه سفالی خالی را در دست گرفت و آهنگ سرچشمه فرمود آنرا از آب پرکرد و بسوی گلستان بازگشت ، آن کوزه حقیر در دست استاد قدیر عوالم از سرور و بهجت را سیر مینمود که بوصف نیاید . استاد عزیز شقایق و ازهار خود را باهمان کوزه سفالی

حکایت نمود و بارها آنرا بدست عنایت خود بسرچشمه برد و پرکرد و باز آورد و —  
 آنقدر باغ را سقایه فرمود که گلهای پژمرده حیاتی بدیع یافته ، استاد دلشاد  
 گردید که گلستانش سرسبز و خرم باقی ماند همه را خود آب داد و گلها را از نسو  
 زندگانی عنایت فرمود ولی برای همین کار همان کوزه ناچیز سفالی را بکاربرد  
 و از همان کوزه سفالی ناچیز بود که آب حیات جاری شد و برپشه و ساق و برگ  
 گلها رسید و چون استاد کارش پایان یافت کوزه را بر زمین نهاد و کوزه سفالی حقیر  
 با خود همی گفت، سرراهش می افتم باشد که باز روزی مرا بکار برد ، سرراهش  
 می افتم نزدیک اقدامش جای میگیرم و خالی از همه چیز و هم چنان چشم پراهش  
 میمانم .

جوانان عزیز که دلها و قلمهای شکسته و زندگانی خالی از خار و خاشاک  
 هواجس و اوهام خود را بدرگه دوست می گذارند بییقین مبین بدانند که دستهای  
 مکرمت حق هر يك را از خاک برداشته و در اوج افلاک آسمانهای خدمت و هجرت  
 ابر رحمتی میفرماید که سرزمینهای خشک و بایر را آبیاری نمایند و جهان تیره و تار  
 را بزودی آینه ملکوت اسرار سازند و باهمم عالیه خویش ثمری را بشریا رسانند .

## فانوس کش

( از کتاب خاطرات حبیب / صفحه ۲۸۳ )

بیرزا نورالدین زین حکایت میکرد که مرحوم محمود افندی مفتی بکنفرازا اهل  
 عراقی یکی از دهات عکا بود . شخص شجاعی بود ، اهالی عکا از او حساب  
 میبردند ، و قتیکه موءمن شد شبها میرفت بیرون شهر عکا ببیند آیا مسافری زائری  
 آمده است ؟ ضمناً يك فنربادی ( فانوس ) همراه میبرد ، و قتیکه مسافرا را  
 میدید و مطمئن میشد بهائی است با او دستور میداد فنرا روشن کند و از جلو  
 برود ، شیخ محمود هم از عقب میآمد مردم بخیاال اینکه نوکر شیخ محمود است  
 پایی نمیشدند ، بعد که مسافرا میآورد و حضور مشرف میشد از همان راه برمیگردد  
 و میبرد بیرون عکا و بهمین وسیله واسطه تشریف احبا میشد .



# ● حضرت ابوالفضائل در بیروت

از کتاب خاطرات حبیب از صفحات ۹۰ - ۹۱

موقعیکه عده محصلین و واردین بیروت زیاد شد حضرت ابوالفضائل هم به بیروت تشریف آوردند در آن ایام که عده واردین روز افزون بود هر کس می شنید که ایشان در بیروت اند بکمال شوق و اشتیاق طالب دیدار میشد و به ملاقات میرفت . این فاضل و فیلسوف شهیر با قدی خمیده و دستهای لرزان مشغول پذیرائی میشد و تمام کارها را بنفسه انجام میداد ، اهدا راضی نمیشد که احدی خدمت او را بکند ، هر قدر استدلال میکردیم و اصرار میورزیدیم که شما بنشینید و اجازه بدهید ما جای درست کنیم قبول نمیفرمودند و راضی نمیشدند که کسی خدمت ایشانرا بکند بلکه مایل بودند خدمات دیگرانرا نیز عهده دار شوند بکمال عجز و التماس عرض میکردیم اوقات شریف خیلی گرانبها است خوبست آنرا صرف تحریر بفرمائید ، باز قبول نمیفرمودند تا اینکه قضیه بحضور مبارک حضرت عبدالبها<sup>ع</sup> عرض شد شاید امر مبارک صادر شود و ایشانرا ملزم فرمایند که قبول یک خدمتکار بنمایند . حضرت عبدالبها<sup>ع</sup> فرمودند اهدا مزاحم ایشان نشوید و کسی دخالت بکارهای ایشان نکند و ایشانرا بمیل خودشان بگذارید زیرا هم همین قسم مطلوب ایشان است .

# ● وزیر و نوکر

از کتاب خاطرات حبیب

هی کل مبارک حضرت عبدالبها<sup>ع</sup> قصه آن شاه را بیان کردند که از وزیرش پرسید که باید فلان روز بگوشی خدا چه میخورد و چه میپوشد و چه میکند . بعد وزیر بخانه مهموم و مغموم آمد که من چه میدانم خدا چه میخورد چه میپوشد

و چه میکند چون نوکرش او را باین حزن شدید دید گفت مسئله را بگوئید  
 من با عقل ضعیفم بتوانم ترا یاری کنم ، گفت سلطان چنین ایرادی گرفتند  
 چنین سئوالاتی نمود ، گفت من دو جوابش را میدهم و جواب سوم را هم روز -  
 خلعت پوشان خواهم داد ، جواب اولی اینست که خداوند غصه بندگانش  
 را میخورد و جواب دوم آنکه خدا لباس ستاری بندگانش در بردارد . چون  
 وزیر دو سئوال را حاضر نموده جواب را بعرض شاه رساند شاه مبہوت شد و  
 از جواب ماند . فرمود این جواب تونیست ، وزیر شرح حال را عرض کرد  
 شاه فرمود خوبست آن نوکر وزیر بشود و تو نوکری او را عهده دارشوی .

روزیکه نوکر خلعت پوشید و وزیر شد بارابش که قبلاً وزیر بود گفت اینهم  
 کار خداست که از یکی میگیرد و بدیگری میدهد .

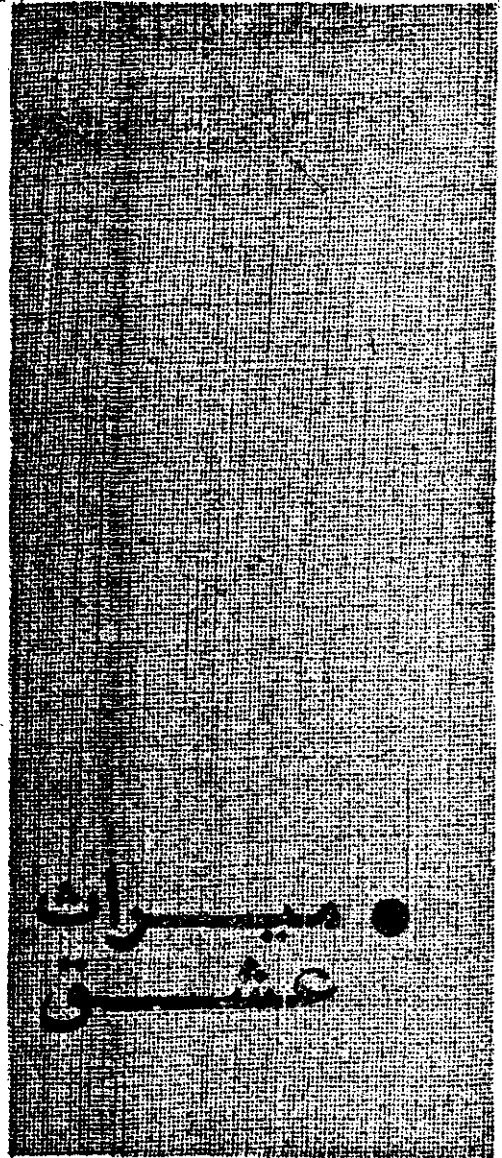


## تجدید چاپ

۱- در شماره ۹ و ۱۰ سال بیست و هشتم لطفاً اشتباهات  
 زیر اصلاح فرمائید .

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۰	۹	مبلغین	مقبلین
۶۰	۱۸	.	.
۶۰ ستون دوم	۷	.	.

۲- مقاله (بیلز و کرافت) منتشره در شماره ۹ و ۱۰ نوشته  
 خانم ثریا فیضی ( معانی ) است که متأسفانه نام  
 ایشان از قلم افتاده بود . همچنین عکسی همراه  
 مقاله مزبور رسیده که در یکی از شماره های آینده مورد  
 استفاده قرار خواهد گرفت .



## میسرات عشقی

آثار خستگی شدید در تمام صورتش نمودار بود ، خستگی ناشی از تلاش روزهای بس پرمشغله و طولانی ، با این همه بس برق تصمیمی که از اعماق روح پرتوانش نیرو میگرفت و در چشمان نافذش میدرخشید خستگی را بازیچه می گرفت ، نگاهش از سختی های آسانی میگذشت و به دور دستها می پیوست ، به دور دستهای يك آینده شیرین و رویائی . . . . . اندکی روی مبل جا بجا شد و چهره اش بسمت دیگر متعادل گردید . حالا نیمرخش درست مقابل من قرار داشت و میتوانستم بی آنکه از نگاه نافذش در اندیشه باشم تماشايش كنم . حدود ۶۰ سال و شاید کمی بیشتر داشت چهره اش کوشا ، مصمم و جذاب بود و لبخندش شیرینی بر گوشه لبانش نقش می بست . صحبتش با اطرافیان گل انداخته و از گرفتاریهای گوناگون خود که برای تدارك وسائل سفر داشته سخن میگفت . . . . . این روزها کارم از صبح تا شب دوندگی توی ادارات است ، شبها از یاد درد خواب درست و حسابی ندارم ، اما خوب بالاخره دارد درست میشود ، انشاء الله هفته دیگر همین موقع در هواپیما هستیم و هر چه زودتر در محل مهاجرتی در افریقا مستقر میشویم . توی شهری که ما میرویم يك خانوازه ایرانی دیگر هم هست ، پسرم فیروز هم در یکی از شهرهای نزد يك کار میکند و گاهی میتوانیم همدیگر را ببینیم . با اشتیاق تمام میپرسم راستی خانم سبحانی از بقیه بچه ها چه خبر دارید ؟ صورتش را بطرف من میگرداند ، اما حس میکنم برای چند لحظه آنجا نیست . بر بالهای سبك روح بسوی فرزندانش پرواز میکند بسوی فرزندانى که دیرزمانى است راهسى سرزمینها و دیارهای دور دست نمود و او اکنون

هریک هزاران فرسنگ از خواهر و یا برادر دیگرش  
فاصله دارد ، گویی اکنون همه آنها را با هم  
و در کنار خود می بیند .

غرور و شادی در نگاهش بهم می آمیزد ، غرور  
مادری که سالهای جوانی را پشت سر نهاده و به  
بهای آن ، فرزند در دامان خودش پرورده ،  
فرزندانی که در قارات مختلف عالم سرگشته و  
سوداغی جمالقدم در تب و تاب عشق میسوزند  
و قدم ثبات و استقامت در راه نهاده اند .  
حالت چشمانش برای لحظه ای کوتاه تغییر  
میکند و اندکی نگران و مضطرب میشود ، از دنیا  
شیرین خود خارج شده دیده بد و دختسر  
نوجوانی که مقابلش نشسته اند میدوزد ، و بعد  
برق شادی و رضا ، غرور و امید چشمانش را پر  
میکند ، " حالا دیگر پری و سوسن هم بزرگ  
شده اند ، برای آنها جای نگرانی نیست  
هفته آینده سه نفری با هم با فریقا میرویم ،  
بعد هم پری برای ادامه تحصیل و مهاجرت  
به یکی دیگر از ممالک افریقائی که مهاجر لازم  
دارد عزیمت میکند ، باین ترتیب همه  
چگر گوشگانم ، همه سرمایه های عمرم در خدمت  
امر خواهند بود . نمیدانید از بچگی چقدر  
دلتم میخواست مهاجرت کنم ، من عاشق مهاجرت  
بودم ، اما امکانش برایم وجود نداشت اینست  
که سعی کردم لا اقل بچه هایم محروم نمانند .  
بالاخره بهر ترتیب بود آنها را از خودم جدا  
کردم ، حالا هر هفته که برای هر کدام نامه  
مینویسم تکرار میکنم ، از سختیهای مهاجرت  
نهراسید ، مرتب تشویقشان میکنم که مثل کوه  
ثابت و استوار باشند و مباد اخیال بازگشت  
بکنند ، هر کدام از آنها از مهاجرت برگسرد  
فرزند من نیست ."

بعد دامنه صحبت به گذشته کشید همیشه ،  
به فداکاری مهاجرین اولیه ، به قهرمانان عهد  
رسولی و به احبای ستم دیده ایران و جان  
بازیهای ایشان . بالحن شیرینی صحبتش  
را ادامه میدهد . " در زمان حضرت اغلی  
چهار برادر رشید و قوی که بایشان مؤمن  
شده بودند با هم قسم یاد میکنند که در رکاب  
قائم شمشیر بزنند و در راهش کشته بشوند  
اما هر وقت بنیاد مادر که نسال و فرسوده خودشان  
میفتادند ، قدمهایشان سست میشد ، آخر  
تکلیفشانرا مادر معلوم کرد باین ترتیب که یکروز  
در خانه را بروی هر چهار نفر آنها بست  
و هیچکس را بداخل راه نداد و اظهار داشت  
اگر فرزندان واقعی من هستید باید همه شما  
بطرف قلعه شیخ طهرسی حرکت کنید ، شمشیر  
بزنید و در راه قائم قربانی بشوید .

و چهار مرد جانباز بسوی قربانگاه خویش  
شتافتند . درید و ورود به قلعه جناب  
باب الباب از وضع و حال ایشان پرسیدند و  
چون ذکر مادر خویش نمودند ، جناب  
باب الباب به کوچکترین برادر امر فرمودند به  
خانه و کاشانه خویش بازگشته عهد دار  
انجام خدمات مادر گرد . جناب ایشان  
امتناع میکرد و میگفت مادرم یکبار مرا به قربانگاه  
فرستاده و مسلماً بار دیگر مرا زنده بنزد خود  
نخواهد پذیرفت . جناب باب الباب مرقومه  
جهت مادر ایشان نگاشته و برادر کوچک بسا  
لقب بقیه السیف بنزد مادر بازگشت ، شیرین  
با دیدن فرزند سالم خود سخت بر آشفت  
که من تو را به قربانگاه فرستادم و تو باپسای  
خود پیش من باز آمدی ؟ اما سرانجام به امر  
جناب باب الباب گردن نهاده فرزند خویش

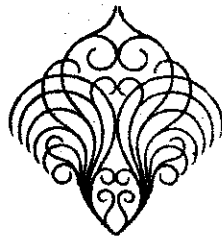
را بار دیگر به خانه راه داد و باینترتیب  
جناب بقیه السیف از آن پسر و نایفه رسانیدن  
آنوقه به محصورین قلعه را برعهده گرفته و در  
سراسر عمر خویش در راه امر خدمت میکرد .

آری سرنوشت چنین بود که خون ایشان  
به یکباره در راه دوست ریخته نشود ، اما با  
چنانغشائی مداوم خود در طول حیات و بسا  
آوارگی و سرگستگی در کوی و دیار باعـث  
هدایت نفوس بیشمارى بسوی محبوب بکـتـا  
گردید . البته تفصیل شرح حال و خدمات  
ایشان در جلد هفتم مصابیح هدایت آمده  
و تنها افتخار مادرزندگی اینست که نـواـده  
ایشان هستیم . . . . .

در یک لحظه آن شیرزن تاریخ را در نظر  
مجسم می کنم که با تن فرتوت اما اراده محکم  
بسوی درپیش میرود ، تمامی نیروی خود را در  
دستها جمع کرده و کلون درخانه را بروی  
فرزندان می بندد و میگوید ، اگر شما فرزندان من

هستید باید همه در راه قائم شمشیر  
بزنید و جان قربان کنید . و در همین حال  
تصویر او را باگذشتن سه نسل بر چهره نـبـیر  
که مقابلم نشسته متجلی میبینم ، همانگونه  
کوشا و شجاع و با اراده . او هم همانگونه  
فرزندان خویش را از خود جدا ساخته و در اطراف  
و اکثاف جهان به میادین خدمت رهسپار  
ساخته ، شما مهاجر هستید مباد افکر  
برگشتن بکنید ، شما نباید برگردید . . . . .  
و این باز خود او نیز قدم در راه هجرت نهاد  
آخر او هنوز از جد خویش جوانتر است  
و یارای حرکت دارد . شاید اگر شیرزن تاریخ  
نیز اندکی جوانتر یعنی در سنین کنونی  
نواده خویش بود او نیز به میدان فـدا  
میشتافت ، اما سرنوشت برای او ، آخرین  
فرزند و اعقاب او راه دیگری قلمزده بود ؛  
استمرار خدمت و ایثار .

نوشته : فریده : طهران آذر ۱۳۵۲



# از نامه های مهرشاه جزین

.... کولی های اینجا از لحاظ خصوصیات اخلاقی به ایرانیها خیلی شبیهند مثلاً خیلی مهمان نوازند و نیز از نظر علاقه به فرزندانشان نیز شباهت خاصی به ملت خودمان دارند بهمین جهت از ما ایرانیها خیلی خوششان آمده .

از خصوصیات آنها این است که عکس العملشان سریع و غیرقابل پیش بینی است . برای نمونه : يك شب تا ساعت ۱۰/۳۰ در منزل آنها بودیم و بعد به محل مدرسه تابستانه برگشتیم و ساعت ۱۱/۳۰ که آماده خوابیدن شده بودیم عده ای از آنها به مدرسه آمده و از ما تقاضا کردند راجع به امر با آنها صحبت کرده و اطلاعاتی در اختیارشان بگذاریم . آقای روح الله مهرابخانی که مهاجر اسپانیا هستند و در آنجا تشریف داشتند صحبت کردند و از لزوم دیانت جهانی مطالبی اظهار داشتند و نیز تعالیم این آئین جدید را برای آنها تشریح کردند . کولیها از بیانات ایشان تحت تأثیر واقع شده و گفتند که ما احساس کردیم محبتی که شما بهائیان نسبت به ما دارید واقعی است و برخلاف سایر سفیدپوستان تظاهر نمی کنید . باری بحث تا حدود ساعت ۱/۳۰ صبح بطول انجامید و آنگاه کولیها بمنزل خودشان مراجعت کردند .

پس از رفتن آنها همگی ما چه ایرانی ، چه امریکائی ، چه فنلاندی از شدت شوق اشک می ریختیم ، حالت عجیبی بود خود را به جمال مبارک نزدیک حس می کردیم ، در اینحال دستجمعی بدعا و مناجات پرداختیم . حدود ساعت ۴/۳۰ صبح با خواندن سرود الله ایبهی هر کدام برای خوابیدن به اطاقهایما

مراجعت کردیم ولی بیقین هیه چکدام خوابمان نبرد ( و صبح همگی با چشمان سرخ و صورت پف کرده سر میز صبحانه حاضر شدیم ) .

دوست من ، نمی دانی قدرت جمال مبارک چه میکند و چگونه افراد انسانی را نسبت به امر محب میسازد . امیدم چنان است که اراده مولای مهربان بر این قرار گیرد که این کولیهای خوش قلب و پاک طینت به شرف ایمان فائز گردند و از سرچشمه وحدت و یگانگی امر متدربهای سیراب شوند .

زیلا ادراکی

پدر و مادر عزیزم :

..... از مسافرتم برایتان بنویسم ، روز شنبه گذشته اول بیکی از شهرها بنام ناکورو عزیمت و در آنجا یک دختر امریکائی بهائی را که باهم قرار مسافرت داشتیم ، ملاقات کردم و باتفاقی مسافرتمان شروع شد . ما بیکی از استانهای جنوب غربی کنیا بنام کیسی ( KISII ) بنا بدستور لجنه ملی تبلیغ مسافرت کردیم و در چندین ده مختلف بملاقات احبا موفق شدیم ، نمدانیستند چه دنیاى باصفائی دارند ، این مردمان آنقدر خوش قلب و با محبت هستند که شما نمیتوانید تصور کنید . تاثير محبت آنها در من بقدری شدید بود که بالاخره روز آخر که همه برای خدا حافظی جمع شده بودند ، نتوانستم از گریستن خود داری کنم .

و اما از بقیه مسافرتم بگویم ، میدانید انسان حتی اگر دهانش را هم ببندد و هیچ تبلیغ نکند ، نفس مسافرت کردن و از جایی به جایی رفتن ، با مردم در آمیختن و با آنها يك رنگ بودن خودش تبلیغ است . به یکی از دهات که وارد شدیم ، بمنزلی دعوت شده بودیم که بسیار جالب بود ، روی دیوارها اطاق تماما نقاشی شده و باخط درشت مکرر نوشته شده بود . " رئیس ایسن خانه حضرت بها" الله هستند ، همه به این خانه خوش آمدید . همچنین بسیاری از تعالیم بهائی . بی اختیار خدا را شکر کردم ، و بفکر فرورفتن که حضرت بها" الله در کمال مظلومیت قسمت اعظم حیات مبارکش را در زندان

عنا بسر بردند ، چه کسی میدانست که بعد از يك قرن ، عشق و ایمان بایشان به کوچکترین دهات یکی از کشورهای افریقائی نیز سرایت میکند . خلاصه باید بگویم که من در حقیقت یک هفته در بهشت بسر بردم . البته ما زبان همدیگر را نمی فهمیدیم ولی زبان عشق چیزی است که احتیاج به بیان ندارد . البته همیشه یکی دو مترجم همراهمان بودند و مقداری از سلام و تعارفشان را بزرگان خودشان یاد گرفتیم و وقتی آنها را تکرار میکردیم ، بسیار لذت میبردند . در این دهی که وصفش را برایتان نوشتم ، د نفر از اعضاء محفل روحانی اش خانمها هستند . انشاء الله هر وقت که شما به کنیا آمدید ، من دوباره مرخصی میگیرم و به ملاقات احبا میرویم . میدانید چمانقدم میفرمایند کسی که برای تبلیغ امرالله قیام نماید جنود ملائعالی بکمک او خواهند شتافت . این يك حقیقت است که هر کسی باید آنرا تجربه کند ، باور کنید از لحظه ای که از خانه قدم بیرون میگذارم تا لحظه ای که بخانه برمیگردم ، وجود این ملائک آسمانی وجود الهی را دائما همراه خود حس میکنم . مسأله مسافرت در افریقا و رفتن بد هات ، بخصوص اگر انسان به اوضاع نا آشنا باشد ، کار ساده ای نیست ، میدانید که ما چند اتوبوس و ماشین سواری عوهر کردیم و چقدر پیاده روی کردیم با اینهمه بنظر خیلی ساده و آسان میرسید ، با دستان می آمد من همان ژیلایسی هستم که نمیتوانستم دو قدم پیاده راه بروم و فوراً سرگیجه میگرفتم ، حالا کیلومترها زیر آفتاب راه میروم و تائیدات الهی آنچنان شامل است که نه تنها احساس کسالت نمی کنیم بلکه خیلی سالم و سر حالم .

حرف آخرم آنست که دعا و مناجات را فقط پیر از نماز بخوانید ، در تمام ساعات روز بخوانید و تاثیرش را ببینید .

ژیلای محبوس



من در اندیشه نشستم

من در اندیشه‌ی بی‌همراهی

تنهایی

من در اندیشه‌ی آینده‌ی وهم‌آلودم

من در اندیشه نشستم!

درد بی‌آوازی

بی‌راهی

درد بی‌انجامی

ناکامی

درد غمگین بودن

درد بی‌فردائی

درد سرم می‌جوشید

سرسنگین من از غم سنگین

بوی مردن میداد

چشم غمگین من از غم رنگین

بوی مردن میداد

بوی مردن میداد اندام

که تو از روزنه‌ی افکارم جوشیدی

به شیم خندیدی

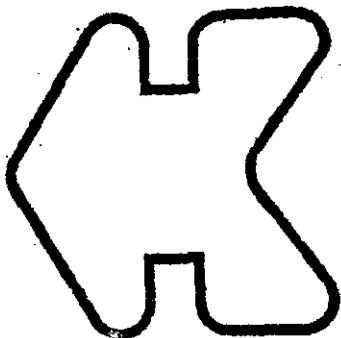
به غم خندیدی

---

این قطعه یادبود سالگرد تسجیل من است

دکتر عطاالله فرید ونسی

---



بدلم خندی

و نگاه گرمت

شب من را خندی

ود دستت

سرسنگین من

— ازغم سنگین را —

چشم غمگین من

— ازغم رنگین را —

بنوازش هایش تسکین داد

عطر اندام تو در من پیچید

شور ایمان تو در من جوشید

از درونم اینک

عطر ماندن ،

بودن ،

میآید ،

عطر آغازیدن

خندیدن

عطر اندیشیدن

# فهرست عمومی سال ۲۸ - نوجوانان

صفحه	شماره	آثار مبارکه
۳۴	۴۹۳	مثنوی مبارک - ای نگار از روی تو آمد بهار ...
۳۶	۴۹۳	از بیانات حضرت عبدالبها - عید عید رضوان است
۳۳	۶۹۵	قطعاتی از آثار مبارکه حضرت نقطه اولی و حضرت عبدالبها
۳۲	۸۹۷	قطعاتی از آثار مبارکه حضرت بنها الله
۵۰	۱۰۹۹	قطعاتی از آثار مبارکه حضرت بها الله و حضرت عبدالبها
۵۳	۱۰۹۹	آثار مبارکه در خضوع و خشوع
۴۸	۱۲۶۱۱	نظماتی از آثار مبارکه حضرت بها الله

## مطالب عمومی و گوناگون

۳۷	۴۹۳	بقلم فرهنگد طوسی	هدد سلیمان عشق
۵۹	۴۹۳	هیئت تحریریه نوجوانان	شیخ الرئیس و سیاست - قطعه‌ای از کتاب محاضرات
۳۶	۶۹۵	بقلم فریده سبحانی	حرفهایی در نیمه راه
۴۰	۶۹۵	" سیروس مشکی	بازگشت
۴۴	۶۹۵	" داریوش یزدانی	برایمان دعا کنید
۵۴	۶۹۵	نوشته ا.ک. فرودی ترجمه زهره سراج	بارد یگر آن سه عزیز
۳۶	۸۹۷	بقلم کمال	مشعلداران عظمت
۵۲	۱۰۹۹	" فروغ ارباب	ایام در گذر است
۵۹	۱۰۹۹	" ثریا فیضی (معانی)	در کلبیچه دیدم
۶۴	۱۰۹۹	" الخ	سلیز و کرافت
۵۰	۱۲۶۱۱		باور

## داستانهای کوتاه

۴۰	۴۹۳	چند داستان دل انگیز با انتخاب س - م
----	-----	-------------------------------------

صفحه	شماره		
۳۵	۸۹۷	به نقل از کتاب گوهریکتا	یک داستان کوتاه
۵۵	۱۰۹۹		چند داستان کوتاه از بدایع الآثار و از کتاب خاطرات حبیب
۵۳	۱۲۹۱۱		داستانهای کوتاه

### مصاحبه ها و گزارش ها

۴۳	۴۹۳	تهیه و تنظیم سهراب روشن	نوجوانان عزیز گفتند صدی آمده است
۵۸	۶۹۵	روشن	
۳۹	۸۹۷	تهیه و تنظیم سهراب روشن	یک هفته در مدرسه تابستانه موفقیت - مصاحبه با یک جوان نمونه
۵۰	۸۹۷		
۵۷	۱۲۹۱۱	بقلم فریده سبحانی	میراث عشق

### اشعار و سرود ها

۴۴	۴۹۳	ترجمه س - ر	نغمات آسمانی - آرزوی بزرگ
۵۱	۶۹۵	فریده سبحانی	نغمات آسمانی - آیا نمی شناسید
۵۳	۶۹۵	اثر دکتر جلیل محمودی	با طبیعت
۴۸	۸۹۷	ترجمه سهراب روشن	نغمات آسمانی - شخصی پیامی آورد
۶۳	۱۲۹۱۱	اثر دکتر عطاالله فریدونسی	من در اندیشه نشستم .....

### مقالات علمی

۴۶	۴۹۳	( از سری پنج سفر پرخطر علمی ترجمه هوشمند فتح اعظم	قطب شمال
----	-----	---	----------

### از نامه های مهاجرین

۴۶	۶۹۵	ناهدید مهاجری هوشمند صلح جو	از نامه های ژاله عهد شوقی - و فرشته شیخ الاسلامی
۶۱	۱۰۹۹		هاجر و اوطانکم - از نامه - احمد جانباز
۶۰	۱۲۹۱۱		از نامه های زیلا ادراکی و زیلا محبوس